

**اهل مدینه و منافقان
از دیدگاه قرآن و سنت
و گفتار اهل بیت**

تألیف:

عبدالله بن محمد آل حسین

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
فهرست مطالب

۳.....	مقدمه.....
۱۰.....	موضوع اصلی.....
۱۳.....	صحابه و منافقان در قرآن کریم.....
۱۶.....	روش امامان و اهل بیت همان روش قرآن است.....
۳۶.....	فضیلت و برتری صحابه.....
۴۲.....	ازدواج عمر با ام کلثوم دختر علی <small>علیه السلام</small>
۴۵.....	تأملی درباره‌ی تقیه.....
۴۸.....	نگاهی به آیاتی که درباره منافقان نازل شده است.....
۵۶.....	پرسش‌هایی مهم.....
۶۳.....	طعن به کسی که از جنگ احد فرار کرده.....
۶۶.....	آیا به این پرسش اندیشیده‌ای.....
۸۱.....	آخرین سخن.....

مقدمه

خواننده عزیز: اجازه دهید، قبل از این که به اصل موضوع پردازیم، اندکی به نکات زیر بیندیشیم:

آیا یک در صدهم احتمال نمی‌دهیم؟

هنوز هم مرد آلمانی را که مسلمان شد، به یاد دارم او هرگز راضی نمی‌شد که با مسلمانی گفتگو کند، و اصلاً نمی‌خواست از اسلام چیزی بشنود، نه از طریق کتاب و نوار و نه تلویزیون، حتی حاضر نبود نام اسلام را هم بشنود.

خواست خداوند این بود که راه هدایت فرارویش گشوده شود، روزی در جایی ایستاده بود، مسلمانی خواست با او به گفتگو پردازد، آلمانی گفت: لطفاً راحت‌تر بگذارید! مسلمان که آن آلمانی مسیحی را می‌شناخت، به او گفت: آیا یک درصد هم احتمال نمی‌دهی که دین اسلام حق باشد؟!!

این آلمانی می‌گوید: این سخن به دلم نشست، وبا خود به فکر فرو رفتم و بسیار اندیشیدم، سپس برخاستم و به مرکز اسلامی رفتم و کتاب‌ها و نوارهایی در باره‌ی اسلام گرفتم، این امر سبب شد که الحمدلله مسلمان شوم.

حقا که عقل والایی بوده که چنین مبدایی را پذیرفته است، مبدایی که پیش از آن برخی از سران مشرکان آن را به کار گرفتند، آنگاه که هنگام بعثت حضرت پیامبر ﷺ به حج رفتند و به کفار مکه آنان را از شنیدن سخنان آن حضرت ﷺ می‌ترسانیدند، برخی از فریب خوردگان در گوش خود پنبه می‌گذاشتند تا مبادا سخنان ایشان را بشنوند، اما خردمندان می‌گفتند: چرا سخنانش را نشنوم، اگر حق باشد می‌پذیرم و اگر نا حق باشد، به من زیانی نخواهد رسید.

به راستی که مسلمانان، و بلکه همه‌ی خردمندان با انصاف، باید در گفتگوها و

مناظرات خود، براین مبدأ عمل نمایند و از وارد کردن اتهامات بر یکدیگر پرهیزند. هر یک از فرقه‌های اسلامی ادعا دارند که فقط آنان بر حق هستند و هر فرقه‌ای احادیث و روایاتی را که مؤید مذهبشان است به رسول الله ﷺ نسبت می‌دهند و همه می‌گویند: علمای ما مورد اطمینان هستند و امکان ندارد که به ما دروغ بگویند، و آنان به دین و آیین از دیگران اطلاع بیشتری دارند.

نباید فراموش کنیم که خداوند به انسان عقل داده تا به وسیله‌ی آن بین حق و باطل تمییز دهد و هرگز نباید عقل خود را به دیگری اجاره دهد، بدون تردید هر شخصی روز قیامت محاسبه خواهد شد، مبدا کسی بگوید: بگذار تا فلان عالم و شیخ را بپرسم، هر انسانی روز قیامت از اعمالش باز خواست می‌شود، هیچ کس نمی‌تواند به بهانه‌ی عامی بودن و تقلید از فلان عالم، در عقیده، با قرآن مخالفت کند، زیرا در عقاید تقلید از هیچ کسی جایز نیست و هیچ کس در این مورد معذور نخواهد بود.

گفتگوی داغ میان یک مسلمان و مسیحی

میان یک مسلمان و یک مسیحی گفتگوی رخ داد، مسیحی با عصبانیت برخاست و به مسلمان گفت: تو شایستگی نداری که با تو صحبت کنم، تو به مسیح و انجیل ایمان نداری و می‌خواهی پیامبران را طعنه بزنی و میان آنان تفاوت قایل شوی.

مسلمان به آرامی گفت: لحظه‌ای بنشین و به حرف‌هایم به خوبی گوش ده، من به مسیح و انجیل ایمان دارم، از این گذشته بر ما مسلمانان واجب است تا به مسیح و انجیل ایمان داشته باشیم...، مسیحی سخنانش را قطع کرد و گفت: پس چرا شما مسلمانان نمی‌گذارید ما مسیحیان انجیل را پخش کنیم و مردم را به نصرانیت دعوت دهیم، این خود دلیل روشنی است که شما با مسیح دشمنی دارید.

مسلمان گفت: اما بر حضرت مسیح صلی الله علیه و آله فقط یک انجیل نازل شده، در حالی که شما چندین انجیل دارید، و این خود دلیلی است مبنی بر این که شما انجیل را تحریف کرده‌اید، و اگر انجیل واقعی را که خداوند بر حضرت مسیح نازل کرده بیاورید، خواهید

دید که انجیل به حضرت محمد ﷺ مژده داده، انجیل و قرآن هر دو کلام پروردگارند، از این گذشته شما حضرت مسیح را فرزند خداوند می‌دانید، در صورتی که خداوند نه همسری دارد و نه فرزندی، شما بر حضرت مسیح ﷺ دروغ می‌گویید و از ما می‌خواهید که دروغ‌های شما را بپذیریم و در غیر این صورت ما را مخالف حضرت مسیح می‌دانند.

گفتگوی آنان بدون آن که حاصلی داشته باشد، ادامه یافت و سرانجام مرد مسیحی در حالی که می‌رفت، چنین می‌گفت: شما ادعا می‌کنید که مسیح را دوست دارید، در حالی که با دینش به جنگ برخاسته‌اید و انجیل را می‌سوزانید، جای شما جهنم است، جای شما جهنم است...

تعصب و تاثیر آن در تفرقه‌ی مسلمانان

خواننده عزیز: گفتگوی مسلمان و مسیحی را خواندی، گفتگویی که بسا با مسیحیان متعصب صورت می‌گیرد، مسیحیانی که نمی‌خواهند حق را بپذیرند و بر باطل و ظالمت خویش محکم ایستاده‌اند، از خداوند می‌خواهیم که هدایت‌مان کند و از گمراهی دور بدارد.

باور نکردنی است که مسلمانی نیز در گفتگو چنین روشی داشته باشد و حاضر نباشد سخن دیگری را بشنود و از آن گذشته، در جواب بگوید: شما گمراه هستید، شما می‌خواهید اسلام را نابود کنید.

متأسفانه این واقعات تلخ نزد برخی از مسلمانان متعصب که نمی‌خواهند سخن دیگران را بشنوند، وجود دارد، آنان می‌خواهند به دیگران بگویند: ما بر این عقیده بزرگ شده‌ایم و در صحت و درستی آن تردیدی نداریم، بنا براین در این باره با ما سخنی نگویند و از ما چیزی نپرسید، شما خودتان باطل و بلکه کافر هستید.

اسلام به ما می‌آموزد که حتی با یهود و نصاری با وجه احسن سخن بگوییم، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ...﴾ [العنکبوت: ۴۶].

«با اهل کتاب جز به آن (روشی) که بهتر است مجادله نکنید. مگر با کسانی از ایشان که ستم کردند».

و در جایی دیگر خداوند خطاب به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵]. «و به روشی که بهتر است با آنان مناظره کن».

این است روش پیامبر ﷺ و امامان اهل بیت علیهم‌السلام، مناظره حضرت عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنهما با خوارج که علیه حضرت علی رضی‌الله‌عنه شوریدند، برکسی پوشیده نیست و در پی آن بسیاری از خوارج که حق را دریافته بودند، برگشتند^(۱).

در واقع اگر به پیروان هر دینی نگاه کنیم غالباً به دین خود کاملاً قانع هستند، فرقه‌های منسوب به اسلام چنین حالتی دارند، و همانگونه که می‌دانید، تعدادشان هم کم نیست، و در حدیث آمده که این امت به هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شوند.

شاید ساده باشد که هر فرقه‌ی اسلامی برای تأیید عقاید خویش، احادیث دروغینی را به حضرت پیامبر ﷺ نسبت دهد و از مردم بخواهد که آن را بپذیرند و در غیر این صورت آنان را دشمن پیامبر ﷺ قلمداد کند.

مسئلاً برخی از پیروان این فرقه‌ها نمی‌دانند که بسیاری از این احادیث، ساختگی هستند، و از این جاست که به آن معتقدند، به طور مثال:

اسماعیلی‌ها که فرقه‌ای از شیعه و منسوب به اسماعیل فرزند امام جعفر صادق رحمه‌الله هستند، فقط خود را پیرو اهل بیت می‌دانند و دیگران را گمراه می‌شمارند، اسماعیلی‌ها می‌گویند: خداوند در قرآن تعداد امامان را به دوازده امام محدود نکرده و این دلیل صحت مذهب ماست، زیرا امامان ما تعداد معینی ندارند و خداوند می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [الأنبياء: ۷۳]^(۲).

۱- نهج البلاغه ۶۶۵، ۵۹ بحار الأنوار ۲/۲۳۴، ۳۱، ۳۰۷/۳۳، ۳۳۷/۳۳.

۲- استدلال آنان چنین است، وگرنه این آیه درباره تعدادی از پیامبران علیهم‌السلام سخن می‌گوید.

«و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند».

پس این آیه دلیل بر این است که تعداد امامان در عدد معینی محصور نیست.

زیدی‌ها که فرقه‌ای دیگر از شیعه هستند، مدعیند که حق با آنهاست و خود را به امام زید بن علی بن الحسین، نوه امام حسین علیه السلام منسوب می‌کنند، و روایات بی شماری که مؤید مذهبشان می‌باشد، به ایشان نسبت می‌دهند، و می‌گویند: پیروان مذهب اهل بیت ما هستیم، و فقط ما به حدیث غدیر و کساء عمل می‌کنیم، و نام‌های امامان را مشخص شده می‌دانیم، دقیقاً همانگونه که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل فرمودند، بلکه هر گاه خداوند امامان را ظاهر کند، مردم خود آنها را می‌شناسند، زیرا فقط کسی از اهل بیت و نسل حسن و حسین علیهما السلام، امام و واجب‌الاطاعه است که با شمشیر قیام کند، اما امامی که در خانه بنشیند و سرانجام با سم کشته شود، امامتش چه سودی دارد؟ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که پس از او دوازده خلیفه خواهد آمد، بدون رسیدن به حکومت، خلافتی متصور نیست، اما کسی از اهل بیت که در خانه بنشیند و به حکومت و خلافت نرسد، دلیل این است که او امام نیست.

این همه در حالی است که شیعه‌های اثنا عشری (دوازده امامی) هم به مذهب خود قانع هستند و می‌گویند: ما پیروان اهل بیت هستیم، همان اهل بیت که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده تا در کنار قرآن به آنان نیز تمسک جویم، آنان کشتی نجات هستند و ما مسلمانان راستینی هستیم که به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت، تمسک جسته‌ایم.

از این گذشته، اگر از نزدیک به شیعه‌های اثنا عشری بنگریم، می‌بینیم که هر فرقه‌ای، از آنان خود را حق و فرقه‌های دیگر را گمراه و خطاکار می‌دانند.

زیرا فرقه‌ی اثنا عشری به فرقه‌ی اخباریه^(۱) و اصولیه^(۱) تقسیم می‌شوند و برخی فرقه‌های اثنا عشری را بیش از دوازده فرقه ذکر کرده‌اند^(۲).

۱- اخباریه‌هایی هستند که از میان دلایل شرعی فقط قرآن و حدیث را می‌پذیرند و هر قولی که از امامان نقل شده باشد، نزد آنان حدیث محسوب می‌شود و حجت می‌باشد: زیرا گفتار معصوم است و گفتار معصوم قطعاً

هر یک از این فرقه‌ها آن دیگری را بد و بیراه می‌گویند و علیه آن کتاب‌ها می‌نویسند و آن را متهم می‌کنند که از تشیع واقعی منحرف گشته است. و اختلاف میان آنان تا حدی است که یکدیگر را کافر می‌دانند و آن گونه که محمد جواد مغنیه در کتاب معروفش «مع علماء النجف»^(۳) می‌گوید.

برخی از آنان فتوا داده‌اند پشت آن دیگری نماز خواندن حرام است. و حتی برخی از شیوخ «اخباریه» کتابهای «اصولیه» را چنان نجس می‌دانستند که حاضر نبودند به آن دست بزنند بلکه فقط با پارچه آنها را می‌گرفتند^(۴). مقلدان مراجع نیز چنین حالتی دارند، مثلاً مقلدان «شیرازی» یا «سیستانی» یا «تبریزی» یا «مدرسی» مقلدان «عصفور» و یا «بحرانی» را گمراه می‌دانند، و این‌ها همه پیروان «احقاقی» را گمراه می‌دانند و برعکس، و بقیه نیز این‌گونه هستند.

کوتاه سخن این که همه ادعا دارند که حق با آنهاست، در صورتی که حقی که چاره‌ای جز آن نیست، پیروی کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ است که امامان اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین بر آن عمل نمودند، و هر کس چیزی ادعا کند و آن را به اهل بیت نسبت دهد، قابل قبول نیست.

نمی‌خواهم در این باره بیش از این سخن بگویم: زیرا موضوع سخن چیزی دیگر است، فقط می‌خواستم این قضیه را روشن کنم که: هر کس خود را حق به‌جانب و بسا دیگران را گمراه می‌داند، در صورتی که شاید شعارشان یکی باشد.

حجت است، و کاری به منزلت و درجه حدیث ندارند و همین که حدیثی در یکی از مراجع آنان یافت شود، کافی است.

۱- اصولیه، آن‌هایی هستند که در استنباط احکام شرعی به ادله‌ی چهارگانه کتاب، سنت، اجماع و عقل روی می‌آورند.

۲- اصولیه، اخباریه، شیخیه، کشفیه، رکنیه، کریمخانیه، غزل باشیه، قرقیه، بابیه، گوهریه، نوربخشیه، محققان در این باره اختلاف دارند، به هر حال مشهورترین فرقه‌هایشان اصولیه و اخباریه است.

۳- مع علماء النجف، ص ۷۴.

۴- نگا: محمد آل طالقان، الشیخیه ص ۹.

راستی، اکنون که چنین است، پس باید با چه معیاری میان این فرقه‌ها قضاوت کنیم؟! هر فرقه‌ای می‌گوید روایاتشان عین واقعیت است و روایات دیگران ساختگی و منسوب به امامان است، و همه باید برای اثبات سخن خود برهان و دلیل بیاورند. سپس به هر فرقه‌ای که خود را حق مطلق می‌داند می‌گوییم: شما را به خدا، آیا اجتهادات تمامی مراجع شما حق هستند؟

پاسخ مشخص است که: حق فقط یکی است نه همه، بنابراین، باید پرسید: پس اجتهادات کدام مرجع مطابق مذهب اهل بیت است؟

پس برای شناخت حق باید اجتهاد نمود، و پوینده‌ی حق باید پیرو دلیل باشد و لو اینکه مخالف قول مرجع باشد، نه آنگونه که برخی در هر حال از مرجع تقلید می‌کنند! خداوند متعال ما را مأمور نموده تا از پیامبران پیروی کنیم نه اینکه بدون توجه به دلیل، از مراجع تقلید کنیم، در غیر این صورت کسی که پیرو کلام الله و احادیث پیامبر ﷺ باشد و از مراجع تقلید نکند، گناهکار شمرده می‌شود و هیچ عاقلی چنین سخنی نمی‌گوید. بی‌تردید خداوند به انسان عقل داده تا با آن حق را از باطل بشناسد و خداوند این قرآن عظیم الشان را نازل فرمود و از تحریف و دستبرد محفوظ داشت، تا هنگام اختلاف مرجع این امت باشد و به آن حکم کنند، وگرنه هر کسی، هر چه می‌خواست، می‌گفت.

مقصود این است که هر شخصی باید بنگرد و با خود بیندیشد، شاید حق با او و یا کسی دیگر باشد، و گفتگوی علمی و دور از تعصب، در این زمینه، بسیار کمک خواهد نمود.

از خداوند می‌خواهیم ما را به راه راست هدایت کند، و حقانیت حق و بطلان باطل را به ما بنمایاند و توفیقمان دهد که از حق پیروی کنیم و از باطل اجتناب ورزیم.

اللهم آمین.

موضوع اصلی

یکی از موضوعات جنجال برانگیز میان فرقه‌های اسلامی، موضوع صحابه است، آیا صحابه عادلند یا خیر؟ آیا از آنان رده (برگشت از دین) و یا نفاقی سر زده یا خیر؟ آیا آیاتی که منافقان مدینه را مذمت می‌کند بعضی از صحابه را نیز در بر می‌گیرد یا اصلاً از افرادی دیگر سخن می‌گوید؟ حقیقتاً، این موضوع بسیار مهمی است، زیرا صحابه بودند که حضرت پیامبر ﷺ را همراهی کردند و قرآن و سنت نبوی را از ایشان نقل کردند، پس آیا روایات آنان مورد قبول است یا خیر؟ و یا باید تنها از آنانی که تغییر و تبدیلی ایجاد نکردند، روایت شود؟

در واقع منشأ بسیاری از این اشتباهات و کج فهمی‌ها عدم تفریق بین معنای لغوی و معنای شرعی «صحبت» می‌باشد، نباید فراموش کرد که هنگام سخن گفتن درباره‌ی صحابه، معنای شرعی آن منظور است، نه معنای لغوی، یعنی این که صحابی به کسی گفته می‌شود که، حضرت پیامبر ﷺ را در حال حیات و با ایمان دیده باشد و مسلمان از دنیا رفته باشد^(۱).

پس بنابراین تعریف، در می‌یابیم که مراد از لفظ صحابه، منافقان نیستند: زیرا آنان اصلاً ایمان نداشتند، و همچنین آنانی که مرتد شدند و با کفر از دنیا رفتند و یا این که پس از وفات رسول الله ﷺ و یا در حیات ایشان، ایمان آوردند. اما ایشان را ملاقات نکرده‌اند، صحابی گفته نمی‌شوند.

موضوع صحابه بحثی عقیدتی است، لذا آیات قرآن را که درباره‌ی صحابه و منافقین نازل شده است ذکر خواهیم کرد تا اینکه حقیقت آشکار شود و علایم و نشانه‌های هر یک از این دو گروه را بدانیم، و ان شاء الله در این زمینه از احادیث حضرت پیامبر ﷺ و

اقوال و گفتار امامان اهل بیت رضوان الله عليهم اجمعین نیز استفاده خواهم نمود. شاید کسی بگوید: من که عالم نیستم، چگونه می‌توانم احادیث صحیح را از احادیث ضعیف، تشخیص دهم؟

می‌گوییم: این درست است، اما تو می‌توانی قرآن را که با زبان عربی واضح و آشکار نازل شده، بخوانی و در آن تدبر کنی، خداوند عقاید را در قرآن با وضاحت تمام به گونه‌ای بیان نموده که برای هیچ احدی بهانه ای باقی نمی‌گذارد.

از این گذشته، خداوند به تو عقلی عنایت نموده که به وسیله آن می‌توانی در پرتوی قرآن کریم، حق را از باطل تشخیص دهی و احادیث ساختگی و دروغینی را که در باره صحابه به حضرت پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند، بشناسی، زیرا امکان ندارد که احادیث حضرت پیامبر ﷺ با قرآن تعارض داشته باشد. و اگر حدیثی آشکارا با قرآن تعارض داشته باشد، دلیل بر این است که آن حدیث ساختگی و دروغ است.

طبرسی که یکی از علمای شیعه است در کتاب «الاحتجاج» خود از امام باقر از رسول الله ﷺ روایت نموده که ایشان فرمودند: «هر گاه حدیثی به شما رسید، آن را با قرآن و سنت من بسنجید، هر چه با کتاب الله و سنت من موافق بود، بپذیرید، و آنچه مخالف قرآن بود نپذیرید»^(۱).

چنین روایاتی از امامان دیگر اهل بیت نیز نقل شده مثلاً امام جعفر صادق رضی الله عنه می‌فرماید: «هر حدیثی که به ما نسبت داده می‌شود نپذیرید، مگر آن که با قرآن و سنت موافق باشد»^(۲).

و در جایی دیگر می‌فرماید: «از خدا بترسید و آنچه از ما نقل می‌شود و مخالف کلام پروردگاران و مخالف سنت پیامبران ﷺ است، نپذیرید، زیرا هر گاه ما حدیثی باز گو

۱- طبرسی، الاحتجاج ص ۲۲۹. باب: احتجاج ابي جعفر في أنواع شتي، الكافي، ۹۶/۱، التهذيب، ۲۷۵/۱، الاستبصار وغيره.

۲- رجال الكشي: ص ۱۹۵، البحار ۲/۲۳۹، رجال ابي داود: ۵۱۷.

می‌کنیم، می‌گوییم:

خداوند ﷻ می‌فرماید، رسول الله ﷺ فرمودند^(۱).

امام باقر ﷺ می‌فرماید: «آنچه از ما به شما می‌رسد، بنگرید، اگر با قرآن موافق بود بپذیرید و اگر مخالف بود، رد کنید»^(۲).

برادر مسلمان! می‌بینید که معیار فقط قرآن است، هر چه با قرآن موافق باشد، پذیرفته می‌شود و هر چه مخالف آن باشد مردود است و به دیوار زده می‌شود، و این دقیقاً همان چیزی است که رسول الله ﷺ و امامان اهل بیت ﷺ به ما توصیه فرموده‌اند، پس برویم به سرچشمه‌ی زلال قرآن تا ببینیم در این باره چه می‌گوید.

۱- رجال الکشي: ص ۱۹۵، در ذکر مغیره بن سعید، البحار، ۲/۲۳۹، رجال ابی داود، ۵۱۷.

۲- الأملی للطوسی: ۲۳۷/۱، وسایل الشیعة، ۱۲۰/۲۷، البحار ۲/۲۳۵.

صحابه و منافقان در قرآن کریم

آیا مگر کسی انکار می‌کند که همراه با حضرت پیامبر ﷺ در مدینه و در اطراف آن منافقانی وجود داشته‌اند؟

آیا مگر کسی می‌تواند انکار کند خداوند متعال در آیات متعددی، صحابه را تعریف و تمجید کرده است؟

آیا قرآن این دو گروه را از همدیگر متمایز نموده است؟

آیا مگر کسی حدیث حوض را که از پیامبر ﷺ ثابت است. و این که مردمانی از حوض رانده می‌شوند، انکار می‌کند؟

این‌ها همه حقایقی است که در آن هیچ شک و تردیدی نیست، اما چگونه می‌توان آنها را با هم تطبیق داد؟!!!!

چگونه این و آن را هم جمع کنیم، و آیا صحابه‌ای که خداوند آنان را در آیات متعددی ستوده است، همان‌هایی هستند که پس از وفات رسول الله ﷺ مرتد شدند؟!!!! این‌ها همه نکاتی است که باید به آن تدبر و تأمل نماییم، از خداوند می‌خواهیم که ما را به آنچه می‌پسندد و به آن راضی است، توفیق دهد.

آیا قرآن صحابه و منافقان را از همدیگر متمایز کرده است؟!.

شاید برخی از مسلمانان از قضیه‌ی مهمی، یعنی وجود منافقانی در مدینه در زمان رسول الله ﷺ ناآگاه باشند و از اینجاست که این امر را به کلی نفی می‌کنند، در صورتی که قرآن این مطلب را صراحتاً بیان نموده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ۗ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ اللَّيْفِ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

«برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند و برخی از اهل مدینه منافقند که بر نفاق خو گرفته‌اند».

اما در مکه پدیده‌ای به نام نفاق اصلاً وجود نداشت از طرفی دیگر برخی از مردم آیاتی را که درباره‌ی صحابه رضی الله عنهم نازل شده و آیاتی که در باره‌ی منافقان است از هم تشخیص نمی‌دهند، و در فهم آن دچار مشکل می‌شوند و می‌پرسند: آیا برخی از صحابه منافق بوده‌اند و یا منافقان کسانی دیگرند؟ در پاسخ به این اشکال باید گفت که:

بدون تردید درباره‌ی صحابه رضی الله عنهم آیات زیادی نازل شده است همان‌گونه که درباره‌ی منافقان نیز آیاتی نازل شده، و این امر برای کسی که قرآن را تلاوت کند و به آن تدبر کند، واضح و آشکار است.

بنابراین نه صحابه منافقند و نه منافقان صحابی، و گرنه تمیزی که قرآن بین آنان قایل شده، هیچ سودی نداشت، پس هنگامی که قرآن صحابه را می‌ستاید منافقان مراد نیستند و نیز هنگامی که منافقان را نکوهش می‌کند و آنان را به آتش جهنم و عذاب وعده می‌دهد، صحابه مراد نیستند.

دقیقاً همان‌گونه که خداوند مؤمنان و کافران و پرهیزگاران و بدکاران را از همدیگر متمایز نموده است.

تفاوت میان صحابه و منافقان در قرآن کریم کاملاً آشکار است و عیناً در همان سوره‌ای که مؤمنان را می‌ستاید، منافقان را نیز مذمت می‌کند و این دلیل بر این است که آنان دو گروه متفاوت هستند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ﴾ [التوبة: ۵۶].

«و به خدا سوگند می‌خورند که آنان از (زمره‌ی) شما هستند ولی آنان از شما نیستند».

خداوند متعال خبر می‌دهد که منافقان سوگند می‌خورند که آنان نیز از صحابه رضی الله عنهم هستند، و سپس اعلام می‌دارد که آنان از صحابه رضی الله عنهم نیستند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ

الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۱﴾ وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿۱۰۲﴾ [التوبة: ۱۰۱-۱۰۲].

«و پیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود شد و آنان نیز از او خشنود شدند و برایشان باغهایی که زیر آن جویباران روان است آماده ساخت که در آنجا همیشه جاودانه‌اند. این کامیابی بزرگ است. برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند و برخی از اهل مدینه منافقند که بر نفاق خو گرفته‌اند تو آنان را نمی‌شناسی ما آنان را می‌شناسیم، دو بار آنان را عذاب خواهیم کرد آنگاه به عذابی بزرگ باز گردانیده می‌شوند.»

در این دو آیه خداوند بیان نمود که او مهاجرین و انصار را به باغهایی وعده داده که در آن جوی‌هایی روان است و آنان برای همیشه در آن می‌مانند، و وعده‌ی خداوند حق است و هرگز خُلُفِی در آن صورت نمی‌گیرد و سپس افزود که در مدینه و اطراف آن منافقانی وجود دارند معنای این مطلب این است که مهاجرین و انصار منافق نیستند و برعکس، ان شاء الله در این باره بیشتر توضیح خواهیم داد.

بنابراین معلوم گشت که خداوند در تعدادی از آیات از صحابه و در تعدادی دیگر از منافقان سخن گفته و صفات و ویژگیهای هر دو گروه را بیان نموده است.

روش امامان و اهل بیت همان روش قرآن است

من با برخی از شیعه‌ها که با آنان زیسته‌ام، در باره‌ی بعضی آیه‌های قرآن، خصوصاً در موضوع صحابه، گفتگوهای داشته‌ام.

اما قبل از این که برخی از این گفتگوها را برای شما نقل کنم، می‌گویم که: بدون تردید روش درست و حق، روش قرآن کریم است و امامان اهل بیت، بر روش قرآن عمل می‌نمودند.

نباید فراموش کنیم که بر امامان اهل بیت علیهم‌السلام بسیار دروغ گفته شده، همان گونه که بر جدشان، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز دروغ گفته شده، و پیروی از اهل بیت به این معنا نیست که این روایات دروغین را بپذیریم، بلکه به این معنا است که روایات صحیح را بشناسیم، و آنگاه می‌توانیم از آنان پیروی کنیم... و هر کس از قرآن و سنت پاکیزه‌ی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیروی کند، در واقع به همان راهی رفته است که امامان اهل بیت علیهم‌السلام رفته‌اند، زیرا دین کامل گشته و نیازی نیست که کسی چیزی دیگر به آن بیفزاید.

امام جعفر صادق علیه‌السلام نیز به همین مطلب اشاره می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «از خدا بترسید و آنچه از ما نقل می‌شود و مخالف کلام پروردگاران و مخالف سنت پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، نپذیرید، زیرا هر گاه ما حدیثی باز گو می‌کنیم، می‌گوییم: «خداوند عز و جل می‌فرماید، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند»^(۱).

و نیز می‌گوید: «هر حدیثی که به ما نسبت داده می‌شود نپذیرید، مگر آن که با قرآن و سنت موافق باشد»^(۲).

۱- رجال الکشي: ص ۱۹۵، ذکر مغیره بن سعید.

۲- رجال الکشي: ص ۱۹۵.

پس امامان اهل بیت توصیه نمودند که فقط آن دسته از احادیث منسوب به آنان پذیرفته شود که، با قرآن و سنت رسول الله ﷺ موافق باشد، اما واقعاً شگفت آور است که برخی برعکس عمل می‌کنند و تنها آن آیات و احادیث پیامبر ﷺ را می‌پذیرند که با دروغ‌های منسوب به امامان رحمهم الله موافق باشد.

خواننده گرامی: ما نمی‌خواهیم همچون آن مسیحی عمل کنیم، و سخنانی بی اساس را به امامان اهل بیت نسبت دهیم و سپس مردم را متهم کنیم که از روش اهل بیت پیروی نمی‌کنند، روشی که در واقع صد در صد با روش اهل بیت رحمهم الله منافات دارد.

کسانی که ادعای پیروی از روش اهل بیت را دارند، دهها فرقه هستند و هر فرقه‌ای خود را بر حق و دیگران را بر باطل می‌داند، می‌بینیم که آنان، هر چه دلشان بخواهد به امام علی علیه السلام و امام جعفر علیه السلام و دیگران، نسبت می‌دهند و سپس از مردم می‌خواهند که از آنان پیروی کنند.

می‌گوییم: لازم است که ابتدا روش اهل بیت را صادقانه و بی غرض بشناسیم تا بینش و داوری ما بر اساسی صحیح و استوار باشد.

نخستین گفتگو

درواقع گفتگوهایی که با شیعه داشته‌ام، بسیار زیاد است، یکی از نخستین گفتگوهایم با یک شیعه در باره‌ی آیاتی بود که در قرآن کریم صحابه را می‌ستاید و همچنین آیاتی که در باره‌ی منافقان نازل گشته است، در یکی از جلسات به این آیه استدلال نمودم که خداوند می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْطَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفتح: ٢٩].

«محمد رسول خداست و کسانی که همراه اویند بر کافران سخت گیر و در میان خود مهربانند، آنان را در حال رکوع و سجده می بینی که از خداوند فضل و خشنودی می جویند، نشانه (درستکاری) آنان از اثر سجده در چهره هایشان پیداست، این وصف آنان در تورات و صفشان در انجیل مانند کشتی است که جوانه اش را برآورد آنگاه آن را تنومند ساخت آنگاه سببر شد، بر ساقه هایش ایستاد، کشاورزان را شگفت زده می سازد تا از (دیدن) آنان کافران را به خشم آورد خداوند به کسانی از آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است».

گفتم این آیه از عظیم ترین آیاتی است که صحابه را می ستاید و یکی از واضح ترین دلایل اعجاز قرآن و عظمت پروردگار و وسعت علم اوست.

یکی از شیعه ها بلا فاصله گفت: این آیه هیچ دلالتی بر فضل صحابه ندارد.

گفتم: چگونه؟!.

گفت: زیرا خداوند در آخر آیه می فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾

﴿مِنْهُمْ﴾ که در آیه آمده به معنای «برخی از آنان» است «و همه ی صحابه مراد نیستند»

گفتم: اولاً: این که «من» را فقط برای تبعیض حصر می کنی، سخنی است بدون دلیل و مدرک.

ثانیاً: سخن تو زمانی ممکن است که ابتدای آیه را حذف کنیم و آیه فقط در باره ی

کسانی سخن می گفت که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام دهند و این که مثالشان در

تورات و انجیل چنین است، یعنی قبل از این که خلق شوند، و اگر مراد خداوند فقط

بعضی از آنان بود، واضح و آشکارا بیان می نمود، خداوند می فرماید: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ

رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ

السُّجُودِ﴾.

خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ مَعَهُ﴾ «آن‌هایی که همراه اویند». و در پی آن صفاتشان را این گونه ذکر نمود: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرْتَهُمُ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾.

آیا معنایش این است که خداوند به بعضی از آنان وعده‌ی مغفرت و پاداشی بزرگ داده و بعضی دیگر را وعده نداده است، آیه را از ابتدا بخوان و در آن تدبر کن. پس آنانی که خداوند آنان را چنین می‌ستاید که دائماً در حال عبادتند و خواستار فضل و رضایت او هستند، بدون تردید آنها ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند بنا براین معنای (من) در این آیه از دو حال، خالی نیست. یا اینکه «من» برای بیان جنس است، یعنی این که خداوند جنس صحابه را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، به مغفرت و پاداشی بزرگ مژده داده است، مانند آیه‌ی دیگر که می‌فرماید: ﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ [الحج: ۳۰].

«پس از پلیدی بتان اجتناب کنید».

معنایش این است که از جنس این بتها بپرهیزید نه اینکه از بت‌هایی که پلیدند بپرهیزید و از باقی بپرهیزید، این مطلب را هم علمای اهل سنت و هم علمای شیعه ذکر کرده‌اند^(۱). احتمال دوم این که «من» مؤکده است، یعنی این که خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند و بخصوص صحابه را به مغفرت و پاداش بزرگی مژده داده است، همان گونه که در آیه‌ای می‌فرماید: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾ [الإسراء: ۸۲].

«و از قرآن آنچه را که شفا بخش و رحمت برای مومنان است فرو می‌فرستیم».

۱- شوکانی فتح القدیر: ۵۷/۳، ثعالبی، تفسیر: ۱۱۹/۴، و از علمای شیعه، طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه:

﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ مجمع البیان ۱۵۷/۹.

معنای ﴿مِنَ الْقُرْآنِ﴾ این نیست که بخشی از آیات قرآن شفا و رحمت است و بخشی دیگر چنین نیست، بلکه «من» برای تأکید است و من در آیهی قبلی نیز چنین است^(۱).

گفت: این درست است، اما آیه بر فضل آن دسته از صحابه دلالت دارد که دارای این صفات باشند یعنی بر کافران شدید و با همدیگر مهربان باشند و همه صحابه این گونه نبودند.

گفتم: من پاسخم را در دو نکته خلاصه می‌کنم:

اول: این که، آنهایی که «من» را تبعیضی می‌گویند، به این خاطر است که می‌دانند که این آیه تمامی صحابه‌ای را که همراه حضرت پیامبر ﷺ بوده‌اند، شامل می‌شود، و آنها همان کسانی هستند که غزوه بدر، احد، خندق، تبوک و غیره، همراه با ایشان جهاد کردند، و پذیرفتن این مطالب برای آن افراد سخت است، و به این جهت کوشیده‌اند که «من» را تبعیضی قرار دهند، در صورتی که این (برای بیان تبعیض بودن «من») طعن و ایرادی است در ابتدای آیه و وصفی که خداوند متعال در تورات و انجیل از صحابه ﷺ بیان نموده است، زیرا خداوند آنجا هیچ کسی را (از این وصف) مستثنی نکرده است.

دوم: این که برای هیچ مسلمانی جایز نیست که به سبب داستانها و افسانه‌های دروغینی که در کودکی شنیده، جاهلانه و با هوای نفس بر قرآن حکم کند، مدح و ستایش عطرآگین صحابه از جانب خداوند گواه بر این است که چنین داستان‌هایی دروغ و ساختگیند و کم و زیاد و تحریف شده‌اند، اما متأسفانه برخی از مسلمانان ساده لوح آن را پذیرفته‌اند و به سبب آن با صحابه بغض و دشمنی دارند.

بنابراین، واقعیتی که با ید پذیرفت این است که ستایش صحابه توسط خداوند متعال در تورات و انجیل و توصیف آنان به برترین و والاترین صفات دلیل و گواه بر این است

۱- نگا: نحاس، معانی القرآن ۱۸۷/۴، شوکانی، فتح القدیر ۲۵۳/۳.

که آنان صلاحیت و لیاقت مژده‌هایی را که خداوند به آنان داده، داشته‌اند. به این حدیث که در کتب شیعه روایت شده، بیندیش:

«عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: سأل قوم النبي ﷺ فيمن نزلت هذه الآية: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [المائدة: ۹]. قال: إذا كان يوم القيامة عقدلواء من نور ابيض ونادي مناد: ليقم سيد المومنين ومعه الذين آمنو فقد بعث محمد، فيقوم علي بن ابي طالب فيعطي الله اللواء من النور الأبيض بيده، تحته جميع السابقين الاولين من المهاجرين والأنصار، لا يخالطهم غيرهم حتى يجلس علي منبر من نور رب العزة ويعرض الجميع عليه رجلاً رجلاً فيعطي اجره ونوره فإذا أتى على آخرهم قيل لهم: قد عرفتم موضعكم ومنازلكم من الجنة، ان ربكم يقول لكم مغفرة وأجر عظيم- يعني الجنة- فيقوم علي بن ابي طالب والقوم تحت لوائه معهم حتي يدخل الجنة، ثم يرجع الي منبر فلا يزال يعرض عليه جميع المؤمنين فيأخذ نصيبه منهم الي الجنة وينزل اقواماً الي النار فذاك قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ؕ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ [الحديد: ۱۹]. يعني للسابقين الأولين والمؤمنين وأهل الولاية، ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [الحديد: ۱۹]. قالو: يعني بالولاية بحق علي، وحق علي الواجب علي العالمين»^(۱).

«حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: مردمانی از حضرت پیامبر ﷺ پرسیدند که آیه‌ی: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [المائدة: ۹]. درباره چه کسی نازل شده است، ایشان در پاسخ فرمودند: «هر گاه قیامت برپا شود، پرچمی از نور سفید ساخته خواهد شد و فریا زنده‌ای فریاد می‌زند که: سید مؤمنان همراه با کسانی که ایمان

۱- طوسی، أمالی، ۳۸۷، البحار، ۴/۸، ۳۸۸/۲۳، ۲۱۳/۳۹، کتر جامع الفوائد ۳۴۵، البرهان، ۲۰۲/۴، المناقب ۲۷/۳

آورده‌اند برخیزند، همانا محمد بر انگیخته شده، در پی آن علی ابن ابی طالب برمی‌خیزد و خداوند آن پرچم را به دست او می‌دهد و تمامی سابقین اولین از مهاجرین و انصار (مهاجرین و انصار که در ایمان آوردن پیشگام بوده‌اند) زیر پرچم او خواهند بود و کسی دیگر با آنان همراه نخواهد بود تا اینکه بر منبری از نور می‌نشیند و تمامی آنان یک بیک بر او پیش کرده خواهند شد و او به هر یکی از آنان پاداش و نورش را می‌دهد و چون به پایان می‌رسند به آنان گفته می‌شود: اکنون همه شما منزل و جایگاه خود را در بهشت می‌دانید، پروردگار شما می‌گوید: شما نزد من مغفرت و پاداش بزرگی (بهشت) دارید، آنگاه علی بن ابی‌طالب برمی‌خیزد و همراه با آنان که زیر پرچمش هستند وارد بهشت می‌شود و سپس برمی‌گردد و بر آن منبر می‌نشیند و آنگاه تمامی مؤمنان بر او پیش کرده می‌شوند، بهره‌ای از آنان برای بهشت انتخاب می‌کند و برخی به جهنم می‌فرستد. این است (تفسیر) فرموده خداوند ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ [الحدید: ۱۹].

«و کسانی که به خداوند و رسولش ایمان آورده‌اند اینند که نزد پروردگارشان راستگو و شهید اند آنان پاداش و نورشان را دارند.»

منظور سابقین اولین و مؤمنان و اهل ولایت هستند، ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [الحدید: ۱۹].

«و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند آنان دوزخی‌اند.»

می‌گویند: منظور کفر به ولایت علی و حق واجب علی بر جهانیان است.

ملاحظه می‌کنید که در حدیث کلمه «جمع» وارد شده، پس چگونه بعضی می‌گویند آیه بعضی را شامل می‌شود نه همه را!!!

بلکه پیامبر ﷺ فرمودند: «هر کس در یکی از حرمین، مکه یا مدینه، بمیرد از او حساب گرفته نمی‌شود و به عنوان مهاجر الی الله از دنیا می‌رود و روز قیامت همراه با اهل بدر حشر می‌گردد»^(۱).

این روایت صریحاً و بدون هیچ گونه قید و شرطی بر فضل و برتری اهل بدر دلالت می‌کند، و در رأس آنها، ابوبکر، عمر، عثمان، علی، ابو عبیده، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و طلحه رضی الله عنهم قرار دارند، مشاهده می‌کنید که آیه و حدیث چگونه با هم انسجام کاملی دارند.

خداوند وصف صحابه را در تورات ذکر کرده و بنی اسرائیل را به آن آگاه نموده است، راستی اگر از یکی از آنان بپرسید که آیا آنهایی که خداوند فرموده که همراه خاتم الانبیاء هستند و چنین صفاتی دارند، آیا از اهل بهشت هستند یا خیر؟

آیا به نظر شما می‌گوید که: آری همه آنان بهشتی هستند و یا این که می‌گوید: خیر، بعضی از آنان، منافق هستند، و سپس خرافات و افسانه‌ها و داستان‌های تحریف شده را باز می‌گوید؟

خواننده عزیز: اندکی تدبر و اندکی انصاف و پیش از آن، طلب رضای الهی، کافی است.

نکته‌ی مهم دیگر، مدحی است که خداوند در تورات و انجیل از صحابه نموده است، در این مدح بیندیش:

اول: مدح آنان در تورات، خداوند می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِمَّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾ [الفتح: ۲۹].

آیا در این مدح استثنا و یا تقيیدی می‌بینی؟ آیا اگر از اسلام برمی‌گشتند و سبب نابودی اسلام می‌شدند، صلاحیت و لیاقت چنین وصفی را داشتند؟ آن هم کجا؟ در تورات!!

دوم: ﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹].

آیا در این مدح استثنا یا تقيیدی می‌بینید؟

لهذا آخر این آیه تأکیدی است بر ابتدای آیه و امکان ندارد که کتابهای آسمانی با یکدیگر تناقص داشته باشند، و همچنین همه قرآن باید پذیرفته شود نه اینکه بعضی از آن پذیرفته و بعضی دیگرش ترک شود و جزوی از آیه گرفته و جزو دیگرش رها شود. یاد آور می‌شوم که معیتی که در آیه ذکر شده، معیت تکریم و تشریف است که خداوند صحابه را همراه با پیامبر ﷺ ذکر کرده است، معیت و همراهی ایشان با رسول الله ﷺ را در حالات مختلف، اعم از صلح و جنگ و سلامتی و بیماری مشاهده می‌کنیم، و این همراهی در غزوه بدر، احد، خندق، صلح حدیبیه، فتح مکه، تبوک و غیره کاملاً آشکار و واضح است.

خواننده‌ی عزیز: آنچه خواندید مطلبی بود که صراحتاً در قرآن بیان شده است، اکنون به توصیفی که امیر المؤمنین حضرت علی بن ابی‌طالب بیان می‌کند توجه کنید.

در کتاب نهج البلاغه آمده که ایشان می‌فرماید: «لقد رأيت اصحاب محمد ﷺ فما أرى أحداً يشبههم لقد كانوا يصبحون شعثاً غبراً وقد باتوا سجداً وقياماً، يراوحون بين جباههم وخدودهم، ويقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم كأن بين اعينهم ركب المعزي من طول سجودهم، إذا ذكر الله هملت اعينهم حتى تبل جيوبهم، ومادوا كما يמיד الشجر يوم الريح العاصف خوفاً من العقاب ورجاءً للثواب»^(۱).

«من اصحاب محمد ﷺ را دیده‌ام، اما هیچ کدام از شما را مانند آنان نمی‌بینم، آنها با موهایی پراکنده و چهره‌هایی غبار آلود صبح می‌کردند، زیرا شب تا به صبح در حال سجده و قیام بودند.

گاه پیشانی و گاه گونه‌ها را در پیشگاه خدا به خاک می‌گذاشتند و از ذکر آخرت بی‌تاب و بی‌قرار بودند پیشانی آنها از سجده‌های طولانی همچون زانوی بز پینه بسته بود و هنگامی که نام

۱- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح: ۱۴۳، شرح محمد عبیده: ۱۹۰. شرح ابن ابی‌الحدید ۷/۷۷: و نگا: الکافی، کلینی: ۲/۲۳۶.

خدا برده می‌شد آنچنان چشم‌هایشان اشکبار می‌شد که گریبان آنان تر می‌گردید و از بیم عقاب الهی و امید پاداش، همچون بید که شدت تند باد به خود می‌لرزد، می‌لرزیدند.»
 من هرگاه این متن را می‌خوانم به یاد این آیه می‌افتم «پس می‌توانیم بگوییم که روش امامان همان روش قرآن است، در تشریح آیه‌ی دومی در این باره بیشتر توضیح خواهم داد.

آیه‌ی دوم:

خداوند می‌فرماید: ﴿وَالسَّيِّئُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۱﴾ وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْتِفَاقٍ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿۱۰۲﴾ [التوبة: ۱۰۰-۱۰۱].

«و پیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود شد و آنان نیز از او خشنود شدند و برایشان باغهایی که زیر آن جویباران روان است، آماده ساخت که در آنجا همیشه جاودانه‌اند، این کامیابی بزرگ است. برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند و برخی از اهل مدینه منافقند که بر نفاق خو گرفته‌اند تو آنان را نمی‌شناسی ما آنان را می‌شناسیم دوبار آنان را عذاب خواهیم کرد، آنگاه به عذابی بزرگ بازگردانده می‌شوند.»

ببین چگونه خداوند می‌فرماید: ﴿وَالسَّيِّئُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾

ابتدا مهاجرین و انصار را ذکر نموده و سپس در آیه‌ی بعدی بلافاصله می‌فرماید ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْتِفَاقٍ﴾
 ملاحظه می‌کنید که چگونه خداوند صحابه[ؓ] را از منافقان جدا فرمودند: اما مشکل برخی از شیعه این است که میان این پیشگامان و منافقان تفاوتی قایل نیستند.

خواننده عزیز: این آیه از روز روشن هم روشن تر است، می دانی که یک شیعه هنگامی که این آیه را برایش خواندم، به من چه گفت؟

کوشید تا این آیه را از صحابه که دارای این صفات بودند، دور کند، و چیزی گفت که هیچ عربی آن را نمی پذیرد، گفت که: مراد از انصار کسانی هستند که در مکه نزد حضرت پیامبر ﷺ آمدند و با ایشان بیعت نمودند... و اما مهاجران، اگر مقصود پیشگامان در هجرت باشند، پس مراد آیه کسانی هستند که به حبشه هجرت کردند و اگر منظور پیشگامان به اسلام باشند: پس نخستین کسی که ایمان آورد امام علی بن ابی طالب ﷺ نخستین کسی است که اسلام آورده و تا هفت سال به تنهایی با حضرت پیامبر ﷺ نماز خوانده و کسی دیگر جز خدیجه ﷺ همراه وی نبوده است پس مراد از سابقین امام علی ﷺ می باشد، و سپس کوشید تا ثابت کند که لفظ جمع گاهی بر مفرد و شخص واحد نیز، اطلاق می گردد!! و سپس افزود: باز هم در هر حال باید به لفظ ﴿يَا حَسَنُ﴾ توجه داشته باشی که گویای این است که حتماً باید عملی صالح و ایمانی، در کار باشد.

گفتم: این پاسخ مرا بسیار نگران کرد، زیرا من می پنداشتم تو اندکی انصاف و حق طلبی و واقع گرایی داری، آیا یگانه هدف تو این است که آیه را بی اعتبار کنی و یا این که می خواهی به هر قیمتی که باشد از مذهب خود دفاع کنی. ولو اینکه با آیه مخالف و معارض باشد؟! خداوند ما را از تعصب نجات دهد.

برادر عزیز: اگر خداوند می خواست که اصحاب بیعه العقبه و یا مهاجران حبشه را به این امر اختصاص دهد، صراحتاً بیان می فرمود، در صورتی که خداوند آن را مطلق گذاشته و آن را به شخصی معین محدود نکرده است و تنها وصف سبقت و پیشگامی در نصرت و هجرت را ذکر فرموده است.

ثانیاً: هیچ می دانی که علما در این باره چه گفته اند؟

برخی از علمای شیعه مانند طبرسی در «مجمع البیان» و طباطبایی در «تفسیر المیزان» بیان کرده اند که: پیشگامان مهاجرین و انصار به شخص معینی محدود نمی شود بلکه هر

کس دارای وصف پیشگامی باشد مشمول این آیه می‌گردد مانند صحابه‌ای که دوبار (به حبشه و مدینه) هجرت کرده‌اند.

طبرسی می‌گوید: «این آیه دلالت می‌کند بر برتری و مزمت پیشگامان، چون برای نصرت دین مشقتها و سختیهای گوناگونی تحمل کرده‌اند، سختی‌هایی همچون: ترک فامیل و خویشاوندان، فدا کردن آسایش و راحتی، یاری نمودن دین با وجود کمی افراد و کثرت دشمنان و سبقت به ایمان و فراخواندن مردم به آن»^(۱).

طباطبائی می‌گوید: «منظور از سابقین (پیشگامان) آنهایی هستند که قبل از این که بنیاد دین مستحکم گردد و پرچم‌هایش به اهتزاز در آید، اساس دین را گذاشتند و پایه‌هایش را بلند کردند، گروهی از آنان با ایمان آوردن و پیوستن به حضرت پیامبر ﷺ و صبر نمودن در برابر آزمایشها و شکنجه‌ها و بیرون رفتن از خانه و کاشانه خویش و هجرت به حبشه و مدینه. و گروهی با ایمان آوردن و یاری نمودن حضرت پیامبر ﷺ و پناه دادن به ایشان و مؤمنانی که به سوی آنان، هجرت کردند و با دفاع نمودن از دین پیش از وقوع درگیریها»^(۲).

این سخن طباطبائی قابل توجه است که می‌گوید: «گروهی با هجرت به حبشه و مدینه و گروهی با ایمان آوردن و یاری نمودن حضرت پیامبر ﷺ و پناه دادن به ایشان و مؤمنانی که به سوی آنان هجرت کردند.

و نهایتاً خداوند متعال در این آیه خبر می‌دهد که او مهاجرین و انصار را به بهشت جاویدان و همیشگی مژده داده‌است، و این مژده دلیل بر این است که آنان مسلمان و با ایمان از دنیا می‌روند، زیرا خداوند ما کان و ما یکون (آنچه بوده و آنچه پدید خواهد آمد) را می‌داند، و نیز می‌داند آنچه نیست. اگر به وجود آید، چگونه خواهد بود.

۱- مجمع البیان: ۹۸/۵، نگاه: البحار: ۳۰۲/۲۲، ۵۹/۶۹.

۲- تفسیر المیزان، ۳۷۳/۹.

آری این مژده دلیل بر این است که آنان با ایمان از دنیا می‌روند، و این به این معنا نیست که، هرگز از آنان گناهی سر نمی‌زند، بلکه امکان دارد که برخی از آنان شراب بنوشند و یا مرتکب گناهی دیگر شوند اما به زودی توبه و استغفار می‌کنند و بر گناه اصرار نمی‌ورزند، و توبه، گذشته را از انسان می‌زداید، در زمان حضرت پیامبر ﷺ برخی از صحابه مرتکب زنا شدند و آن حضرت ﷺ آنان را رجم نمودند، اما با وجود این آن حضرت ﷺ آنان را ستودند، مثلاً ایشان درباره‌ی زن غامدی که رجم شده بود می‌فرمایند: «لقد تابت توبة لو قسمت بين سبعين من اهل المدينة لوسعتهم».

«او چنان توبه‌ای نموده است که اگر میان ۷۰ نفر از اهل مدینه تقسیم شود، برایشان کافی خواهد بود».

یکی از صحابه شراب نوشید و حضرت پیامبر ﷺ او را شلاق زدند، و روزی دیگر نیز او را آوردند، ایشان دستور دادند تا او را دوباره شلاق بزنند، یکی از حاضران گفت: خدا لعنتش کند چند بار است که او را می‌آورند، حضرت پیامبر ﷺ فرمودند: نفرینش نکنید، والله می‌دانم که او خدا و رسولش را دوست دارد».

عدالت صحابه به این معنا نیست که اصلاً گناه نمی‌کنند، و گناه نمودن آنان نیز هرگز به این معنا نیست که امکان دارد بر حضرت پیامبر ﷺ دروغ بگویند.

خداوند متعال پرهیزگاران و صفاتشان را در قرآن ذکر نموده و آنان را به باغهایی مژده داده که پهنای آن آسمانها و زمین است، همان گونه که می‌فرماید: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَعْفَرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۳۳﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَنُظُمِ الْعَظِيمِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۳۵﴾﴾ [آل عمران: ۱۳۳-۱۳۵].

«به سوی آمرزشی از جانب پروردگارتان و بهشتی که پهنایش (همچون) آسمانها و زمین است و برای پرهیز گاران فراهم دیده شده است، بشتابید، آنان که در آسایش و سختی انفاق

می‌کند و خشم خود را فرو می‌خورند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد و آنان که چون مرتکب کاری زشت شوند یا بر خود ستم کنند، خداوند را یاد می‌کنند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند و جز خدا چه کسی است که گناهان را می‌آمرزد و آگاهانه بر آنچه کرده‌اند پافشاری نمی‌کنند».

می‌بینید که چگونه خداوند آنان را به این پاداش بزرگ مژده داده است و آنان را پرهیزگار نامیده است، اما باوجود این، نیز بیان نموده است که گاهی مرتکب گناه هم می‌شوند، اما توبه می‌کنند و بر گناه اصرار نمی‌ورزند، و با وصف تقوا و پرهیز گاری نزد خداوند باز خواهند گشت، پس وقتی که می‌گوییم عدالت صحابه، منظور این است. پیشگامان مهاجرین و انصار از پرهیزگارتترین متقیان هستند اما باز هم امکان دارد، مرتکب گناهی بشوند، اما با توبه از دنیا می‌روند و با وصف عدالت نزد پروردگار خود باز می‌گردند.

از این گذشته، خداوند کسانی را که برای طلب رضای او و نیل بهشت، به نیکی از پیشگامان مهاجرین و انصار پیروی کنند، وعده داده که از آنان خشنود گردد و آنان را برای همیشه به بهشت که از زیر درختانش نه‌رها جاری است، وارد کند.

و تنها راه پیروی صادقانه از آنان، این است که علمی را که از حضرت پیامبر ﷺ دریافت کرده‌اند، از آنان بگیریم و آنان را دوست داشته باشیم و قدرشان را بشناسیم و از آنان دفاع کنیم و دروغ‌هایی که به آنان نسبت داده شده رد، و به آنان اقتدا کنیم نه اینکه داستان‌های دروغینی را بر آنها افترا کنیم و به آنان بد و بیراه بگوییم و از آنان خورده بگیریم و آنان را طعنه بزنیم و متهم کنیم، خداوند ما و شمارا از چنین کاری پناه دهد. اما واژه‌ی صحابه - با توجه به معنای شرعی - بر منافقان اطلاق نمی‌گردد، و این رساله‌ی مختصر جای تفصیل این مسأله نیست.

آیه سوم:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ

فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ [الفتح: ۱۸].^(۱)

«به راستی خداوند از مؤمنان هنگامی که زیر درخت با تو بیعت می‌کردند خشنود شد و معلوم داشت که در دل‌هایشان چیست، در نتیجه بر آنان آرامش فرو آورد و فتوحی نزدیک را به آنان پاداش داد».

تعداد این صحابه چقدر بود، و منظور از این بیعت چیست؟

پاسخ این سؤال را به طبرسی، یکی از علمای شیعه و می‌گذاریم، او می‌گوید: «منظور بیعت حدیبیه است و به خاطر این آیه و رضایت خداوند از آنان و اراده‌ی خداوند مبنی بر تعظیم و اعطای پاداش به آنان، این بیعت را بیعت الرضوان نیز می‌نامند و این آیه اعلامی است از جانب خداوند متعال به اینکه او از مؤمنان راضی گشت، آنگاه که در حدیبیه و زیر درخت معروف (سَمُر = مغیلان) با حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم بیعت نمودند و تعداد صحابه در بیعت الرضوان ۱۲۰۰ و در روایتی ۱۴۰۰ و در روایتی ۱۵۰۰ و در روایتی دیگر ۱۸۰۰ نفر بود»^(۲).

فراموش نکنیم که بنابه قول صحیح، هیچ یک از منافقان در حدیبیه وجود نداشت، مگر جد بن قیس، آنگونه که برخی از تاریخ‌نگاران ذکر کرده‌اند، البته او کناره گرفت و بیعت نکرد [۳۶] و اگر بیعت می‌کرد، خداوند او را رسوا می‌کرد و اعلان می‌فرمود که این رضایت شامل او نمی‌شود، و همچنین اگر منافق دیگری نیز وجود می‌داشت، زیرا خداوند در قرآن اعلان فرموده است که او از کافران راضی نخواهد گشت و بدیهی است که نفاق از کفر شدیدتر و بدتر است.

۱- مجمع البیان، ۱۶۷/۵، نگا: البحار، ۲۰/۲۴، ۳۴۶، ۳۶۵، ۳۶۳، ۹۳، ۱۲۱، روضة الكافي، ۳۲۲ تأویل الآيات ۵۹۵/۲،

البرهان، ۱۹۶/۴ المناقب، ۲۲/۲.

۲- مجمع البیان، ۱۶۷/۵، نگا: البحار، ۲۰/۲۴، ۳۴۶، ۳۶۵، ۳۶۳، ۹۳، ۱۲۱، روضة الكافي، ۳۲۲ تأویل الآيات ۵۹۵/۲،

البرهان، ۱۹۶/۴ المناقب، ۲۲/۲.

بنابراین تعداد صحابه‌ای که زیر درخت با حضرت پیامبر ﷺ بیعت کردند، با توجه به میانه‌ترین قول ۱۴۰۰ نفر بوده است، و به این خاطر آن را بیعت الرضوان می‌گویند که خداوند از آنان اعلان رضایت نمود، و این رضایت مطلق و عام است (وهمه آنان را شامل می‌شود).

اما:

آیا امکان دارد که خداوند از منافقان راضی شود؟

و آیا امکان دارد که خداوند از کسی اعلان رضایت کند و سپس از او ناراض گردد؟ پاسخ این دو سوال چنین است.

امکان دارد که انسانی امروز راضی و فردا ناراضی گردد، و یا اینکه از منافقی که او را مؤمن می‌پندارد راضی گردد، زیرا تنها ظاهر او را می‌بیند.

اما امکان ندارد که خداوند متعال از منافقان راضی و خشنود گردد، زیرا او از خیانت چشم‌ها و آنچه در دلها پنهان است، آگاه است.

و هرگاه خداوند از کسی اعلان رضایت کند، هرگز از او ناراض نخواهد شد، زیرا امکان ندارد که خداوند از کسی اعلان رضایت کند که در آینده کافر و یا منافق می‌شود.

از این گذشته هرگاه خداوند از کسی راضی گردد، او را در امور دنیا و آخرت موفق می‌دارد و دین و ایمان او را حفظ می‌نماید. مگر مشاهده نمی‌کنید که هنگامی که خداوند از مهاجرین و انصار اعلان رضایت نمود، در پی آن فرمود: ﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا أَلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ [التوبة: ۱۰۰].

اگر رضایت خداوند از آنان، دلیل بر حفاظت ایمان آنان نمی‌بود، در پی آن، آنان را به بهشت که جاودانه در آن می‌مانند، مژده نمی‌داد.

روایت زیر که کلینی در کتاب کافی آورده این مطلب را تأیید می‌کند: «عن ابي عبد الله عليه السلام قال: إن الله خلق السعادة والشقاء قبل أن يخلق خلقه، فمن خلقه الله سعيداً لم يبغضه ابداً، وإن عمل شراً أبغض عمله ولم يبغضه، وإن كان شقياً لم

يحبّه ابدأ وإن عمل صالحاً أحب عمله وأبغضه لما يصير اليه، فإذا أحب الله شيئاً لم يبغضه أبداً وإذا أبغض شيئاً لم يحبّه أبداً»^(۱).

«ابو عبدالله عليه السلام می فرماید: همانا خداوند پیش از آن که مخلوقاتش را خلق کند سعادت و شقاوت را آفرید، پس هر کسی را که خداوند سعادت مند بیافریند، هر گز از او متنفر نخواهد شد، و اگر او کار بدی انجام دهد، خداوند از کارش متنفر خواهد شد نه از خود او، و اگر شخصی شقی باشد، هر گز خداوند او را دوست نمی دارد و اگر کار نیکی انجام دهد، خداوند کارش را می پسندد و از خود او به خاطر عاقبتش متنفر خواهد بود، و هرگاه خداوند چیزی را دوست ندارد هرگز از آن متنفر نخواهد شد، و هرگاه از چیزی متنفر شود، هرگز او را دوست نخواهد داشت».

پس این روایت از ابو عبدالله عليه السلام ثابت می کند که رضایت خداوند متعال از صحابه آن گاه که زیر درخت بیعت کردند و کسانی که در لحظه دشوار از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی و اطاعت کردند، دائمی است و امکان ندارد که خداوند پس از آن، از آنها ناراض شود، همانگونه که روایت تصریح می کند که امکان ندارد، خداوند از فردی شقی و نگون بخت راضی گردد و اگر توسط چنین شخصی عمل نیکی انجام شود، خداوند عمل را می پسندد، اما از خودش چون سرانجام مرتدد و بدبخت می گردد، متنفر خواهد بود. بنابراین، هر گاه خداوند از کسی راضی شد، هر گز از او ناراض نخواهد گشت. خداوند هرگز اعلان نکرده که او دوباره از کسانی که زیر درخت بیعت کرده اند، ناراض گشته است لذا حضرت ابن عباس رضی الله عنهما آنگونه که کتاب های شیعه روایت کرده اند، می گوید: « خداوند به ما خبر داده که از اصحاب شجره (بیعت کنندگان زیر درخت) راضی گشته و از آنچه در دلهایشان بوده آگاه است، آیا مگر کسی خبر داده که پس از آن خداوند از آنان ناراض گشته است»^(۲).

۱- کافی: ۱/۱۵۲.

۲- الارشاد، ۱۳ روضة الواعظین، ۷۵ البحار، ۴۰/۳۸، ۴۱/۲۴۳، ۴۱/۲، ۴۲۱/۲.

آری.. خداوند متعال از آنان اعلان رضایت نموده است، پس کیست که جرأت کند و مدعی علم غیب شود و خبر دهد که خداوند دوباره از برخی صحابه و یا از فلانی و فلانی ناراض گشته است؟

واقعاً شگفت آور است که شخصی خود را فقیه و محقق بداند و باز هم بگوید که منافقان نیز همراه باصحابه بیعت کردند!، و بدین گونه جهل و نادانی را بر خداوند نسبت می دهد زیرا چگونه امکان دارد خداوند از آنان راضی گردد در حالی که منافقان نیز با آنان باشند!

گاه از آیه فرار می کند و می گوید: رضایت خداوند تنها برای چند لحظه - وقت بیعت - بوده و سپس از آنان ناراض گشته است!؟

سبحان الله، چه گستاخی و بی حرمتی بزرگی است به خداوند متعال، ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ [الأنعام: ۹۱].

«خداوند را آنگونه که سزاوار اوست، قدر نشناختند».

«پروردگارا، ما را از کسانی قرار بده که از تو راضیند و تو از آنان راضی و خشنود هستی».

آیاتی دیگر:

یکی دیگر از آیه هایی که درباره صحابه اند این آیه است که خداوند می فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أَوْلِيَّكَ أَكْبَرًا مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتَّلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ [الحديد: ۱۰].

«کسانی از شما که پیش از فتح مکه انفاق کردند و (با کافران) جنگیدند (با انفاق کنندگان و جهاد گران پس از فتح) یکسان نیستند، آنان در منزلت از کسانی که پس از فتح انفاق کردند و با (کافران) جنگیدند، بزرگترند و خداوند به هر یک (از آنان سرانجام) نیک را وعده داده است».

ببین که خداوند می فرماید: ﴿وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾

و حُسنی همان بهشت است، همانگونه که خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ

مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٣١﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا أُشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٣٢﴾ [الأنبياء: ١٠١-١٠٢].

«به راستی آنان که پیشتر از سوی ما نیکویی بر ایشان مقرر شده است، آنان از آن دور داشته می‌شوند، آوازش (آواز دوزخ) را نشوند و آنان در نعمت‌های دلخواهشان جاودانه‌اند».

و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾ [الجمعة: ٢].

«اوست که در میان درس ناخواندگان رسولی از خود آنان بر انگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و آنان را پاک می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد و به راستی پیش از این در گمراهی آشکار بودند».

می‌بینی که آنان قبلاً در گمراهی آشکاری بوده‌اند، و سپس آنان معصوم نیستند، و این حکم حضرت علی علیه السلام را نیز شامل می‌شود، زیرا نزد تمام فرقه‌های اسلامی، وی معصوم نیست، به استثنای شیعه‌های امامی.

کوتاه سخن این که خداوند متعال در این آیه بیان نموده که صحابه تزکیه شده، هدایت یافته و تعلیم دیده‌اند و پس از آن قرآن و سنت را برای نسل‌های بعدی نقل کرده‌اند، و ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت، ابو موسی اشعری و ابی بن کعب رضی الله عنهم در رأس آنها قرار دارند، و آنها واسطه‌ی بین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نسل‌های بعدی هستند و اگر عادل نمی‌بودند، بر قرآن و سنت که آنان نقل کرده‌اند، هیچ اعتمادی نبود، رضی الله عنهم وارضاهم أجمعین.

پس هر کس در عدالت یکی از آنان را طعن کند، در واقع در قرآن و سنت طعن کرده است، همانگونه که می‌دانید اخبار و احادیث از افراد فاسق پذیرفته نیستند، چه رسد به قرآن!!.

روایتی در کافی که از منصور بن حازم روایت شده مؤید این مطلب است، او می‌گوید: «به ابو عبدالله گفتم مرا از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر ده، آیا بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

راست گفتند یا دروغ؟ فرمود: بلکه راست گفتند»^(۱).

پس این روایت عدالت صحابه^{رضی الله عنهم} را در نقل احادیث از رسول الله^{صلی الله علیه و آله} ثابت می‌کند
قبلا در باره عدالت سخن گفتیم، می‌توانی به آن باز گردی.

فضیلت و برتری صحابه

یکی از چیزهایی که بر فضیلت صحابه رضی الله عنهم دلالت می‌کند، مدح حضرت علی رضی الله عنه بر آنان و مدح آنان بر حضرت علی رضی الله عنه می‌باشد، وی درباره‌ی بیعت با حضرت ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: «فمشیت عنده ذلك إلي ابي بكر فبايعته ونهضت في تلك الأحداث حتى زاغ الباطل وزهق وكانت كلمة الله هي العليا ولو كره الكافرون، فتولي ابوبكر تلك الامور فيسيرو سدود قارب واقتصد فصحبته مناصحاً وأطعته فيما أطاع الله فيه جاهداً»^(۱).

«آنگاه نزد ابوبکر رفتم و با وی بیعت نمودم و در آن وقایع نقش ایفا کردم تا اینکه باطل نابود شد و دین خدا قالب گشت، گرچه کافران ناپسند بدارند، پس ابوبکر زمام امور را بدست گرفت پس آسانی و میانه روی کرد و به راه راست و درست رفت، خیر خواهانه همراهِش کردم و در آنچه از خداوند اطاعت نمود از او اطاعت کردم».

در ابتدای این روایت آمده که حضرت علی رضی الله عنه در ابتدا از بیعت کردن امتناع ورزید، زیرا به خاطر قرابتی که با آن حضرت رضی الله عنه داشت، خود را به این امر حق دارتر می‌دانست و سپس بعد از آن بیعت نمود و حضرت ابوبکر رضی الله عنه را چنان که گذشت مدح و ستایش فرمود و اگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنان نمی‌بود، هرگز او را به آن صفات نمی‌ستود.

سید محمد آل کاشف الغطا این واقیعت را صراحتاً بیان کرده‌است، او می‌گوید: «هنگامی که «حضرت علی رضی الله عنه» دید که هردو خلیفه (اول و دوم) برای نشر توحید و تجهیز سپاه و توسعه‌ی فتوحات، آخرین توان خود را به کار گرفتند و تکروی و استبداد نکردند، با آنان بیعت و صلح نمود»^(۲).

۱- شرح نوح البلاغة ۹۴/۶، البحار ۵۶۶/۳۳، الغارات ثقی: ۳۰۵/۲-۳۰۷.

۲- نگا: اصل الشيعة الاثني عشرية وأصولها ص ۱۲۳-۱۲۴.

بنابراین معلوم می‌شود که این سخن که صحابه رضی الله عنهم با امر خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند و خلفای ثلاثه حق حضرت علی رضی الله عنه را غصب و در روی زمین ستم کردند، سخنی بی اساس و باطل است، زیرا علاوه بر این روایت از حضرت علی رضی الله عنه، روایتی که میان وی و خلفای ثلاثه وجود داشته، بر خلاف این است، زیرا تنها رابطه‌ای که آنان با هم داشتند، رابطه‌ی دوستی و احترام و اعتراف به فضیلت یکدیگر بود.

حضرت علی رضی الله عنه خلافت شرعی و معتبر را خلافتی می‌داند که با مشورت مهاجرین و انصار باشد و او خلافت حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را خلافتی مشروع می‌دانست و آنان را بسیار می‌ستود این مطلب را بیشتر توضیح خواهیم داد.

حضرت علی رضی الله عنه می‌فرماید: «إِنَّه بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر وعمر وعثمان علی ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهد أن یختار ولا للغائب أن یرد وإنما الشوری مهاجرین والانصار، فإن اجتمعوا علی رجل وسموه اماماً کان ذلك لله رضا، فإن خرج منهم خارج بطعن او بدعة ردهه إلي ما خرج منه، فإن ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنون و ولاه الله ما تولی»^(۱).

«همان کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط و کیفیت با من بیعت نمودند، بنابراین نه آن که حاضر بود (هم‌اکنون) اختیار فسخ دارد و نه آن که غایب بود اجازه رد کردن، شوری فقط از آن مهاجرین و انصار است، اگر آنها متفقاً کسی را امام نامیدند خداوند راضی و خشنود است، اگر کسی از فرمان آنها با طعن و بدعت خارج گردد او را به جای خود می‌نشانند و اگر طغیان کند با او پیکار می‌کنند، چرا که از غیر طریق مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می‌سازد».

حضرت علی رضی الله عنه با این سخنان بر معاویه اقامه حجت نمود تا او را به بیعت کردن وا دارد و بیان کند که حق این است که: هر کسی را که مهاجرین و انصار با او بیعت کنند، خلافتش منعقد می‌شود و رضای خداوند نیز بر آن خواهد بود، حضرت علی رضی الله عنه برتر از

۱- نهج البلاغة، شرح محمد عبیده: ۲۴۶، ۲۴۷، البحار، ۶۷/۳۳.

آن بوده که نا حق از کسی طرف داری کند و یا برای اثبات حق، به باطل استدلال کند و یا به خاطر کسی سخنی ناحق و باطل بگوید، مگر نه این است که شیعه معتقدند که او معصوم است، معصوم هرگز و تحت هیچ شرایطی سخن باطل و ناحقی نمی گوید.

از این گذشته در باره بیعت مهاجرین و انصار می گوید: اگر آنان به اتفاق مردی را برگزینند و او را امام بنامند، رضایت خداوند نیز بر آن خواهد بود، بدون تردید مهاجرین و انصار بر بیعت با او اتفاق داشتند همان گونه که پیش از آن بر بیعت با حضرت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم اتفاق نمودند و هر یک از آنان را امام مسلمین نامیدند.

حضرت علی رضی الله عنه این مطلب را بسیار روشن و واضح بیان نموده است، اما جای تأسف است که شیعه‌ها از این متن و امثال آن تجاهل کنند و یا به راستی از آن ناآگاه و بی خبر باشند و یا بکوشند تا آن را تأویل کنند و سپس ادعا کنند که ما پیروان امام علی رضی الله عنه هستیم.

ایشان بیان نموده است که خلافت شرعی و معتبر آن است که از طریق مهاجرین و انصار منعقد شده باشد، و نگفته که در این زمینه از جانب خداوند نصی وجود دارد، و اگر بگوییم که عامه‌ی صحابه و مهاجرین و انصار مرتد شده‌اند، پس حضرت علی رضی الله عنه چگونه به خلافت رسیده است؟!!!!

شیعه‌ها به این که در باره امامت حضرت علی رضی الله عنه نص وجود دارد و خلفای ثلاثه خلافت را از او غصب کرده‌اند بسنده نکرده‌اند بلکه افسانه‌هایی همچون مظلومیت زهرا رضی الله عنها را که میان مسلمانان کینه و دشمنی ایجاد می‌کند، بر آن افزوده‌اند، و این مطلبی است که اکنون به آن خواهیم پرداخت.

مظلومیت زهرا رضی الله عنها

یکی از بزرگ‌ترین قضایایی که میان اهل سنت و شیعه کینه و دشمنی را شعله‌ور می‌کند قضیه‌ی ظلم بر حضرت زهرا رضی الله عنها می‌باشد.

ما و شما که در آن زمان وجود نداشته‌ایم، محبت و علاقه من به حضرت علی علیه السلام ایجاب می‌کند که شهادت و گواهی او را در این زمینه بپذیرم، و گمان می‌کنم که شما خواننده عزیز نیز چنین هستنید.

حضرت علی علیه السلام حضرت عمر رضی الله عنه را با الفاظی ستوده که گویای تقوا و پرهیزگاری و عدم امکان وقوع چنین ستمی از ایشان است، بلکه خبر داده که حضرت عمر رضی الله عنه با دامنی پاکیزه و کمترین عیب از دنیا رفته است و اکنون شما را با امام علی علیه السلام تنها می‌گذارم که خود برایتان سخن بگوید.

ایشان حضرت عمر رضی الله عنه را به بهترین وجه ممکن ستوده است، حضرت علی علیه السلام در مدح عمر بن الخطاب «و بنا به قولی، ابوبکر» فرموده است: «لله بلاء فلان^(۱) - أي عمر علي الأرجح - لقد قوم الأود وراوي العمد وأقام السنة وخلف البدعة وذهب نقي الثوب، قليل العيب، أصاب خيرها واتقي شرها، ادي لله طاعته و اتقاه بحقه، رحل وتركهم في الطريق متشعبة لا يهتدي إليها الضال ولا يستيقن المهتدي»^(۲).

«خداوند به او - عمر - خیر دهد! که کجی‌ها را راست کرد و بیماری‌ها را مداوا نمود، سنت را به پاداشت و فتنه را پشت سر گذاشت با جامه‌ای پاک و کم عیب از این جهان رخت بربست به خیر و نیکی آن رسید، از شر و بدی آن رهایی یافت، وظیفه خویش را نسبت به خداوند انجام داد و آنچنان که باید از مجازات او می‌ترسید، خود رفت و مردم را برسر چند راهی باقی گذاشت که نه گمراهان در آن هدایت می‌یافتند و نه هدایت یافتگان به آن یقین پیدا می‌کردند».

۱- در روایتی آمده: «لله بلا و فلان» ابن ابی الحدید می‌گوید در باره‌ی این شخص از نقیب ابو جعفر یحیی بن ابی زید علوی پرسیدند به من گفت او عمر ابن الخطاب است، گفتیم: آیا امیر المؤمنین او را اینگونه می‌ستاید؟ گفت: آری، و می‌افزاید: اگر امیر المؤمنین اعتراف کند که (عمر) سنت را اقامه نموده و با دامنی پاک و کمترین عیب از دنیا رفته و عبادت پروردگار را انجام داده و پرهیزگارترین بوده، پس این نهایت مدح و ستایش است «شرح نهج البلاغة: ۴/۲».

۲- نهج البلاغة، شرح محمد عبده: ۴۳۰.

خداوند گوینده را خیر دهد، چه سخن زیبا و رسایی است، این سخن حضرت علی علیه السلام کاملاً موافق با وصفی است که خداوند از مهاجرین، من جمله حضرت عمر رضی الله عنه بیان نموده است، اما متأسفانه این سخن خوشایند شیعه نیست، زیرا این سخن مانعی در جلوی رویشان است و این امر شیخ ابن میثم بجرانی^(۱) را وا داشته تا چنین بگوید: «بدان که این سخن برای شیعه سوال برانگیز است، زیرا آنها می گویند: این ستایشی که در باره یکی از آن دو نفر - ابوبکر یا عمر - است، مخالف با اجماع ما بر تخطئه ی ابوبکر و عمر و غضب خلافت توسط آنان می باشد، یا این که این سخن از حضرت علی علیه السلام نیست و یا این که اجماع ما اشتباه است.

تلاشهای گسترده ی شیعه برای رد کردن این گفتار روان و فسیح حضرت علی علیه السلام واقعاً شگفت انگیز است، گویا می خواهند حضرت علی علیه السلام فقط با مطابق با میل آنان سخن بگویند، آیا نزد شیعه حتی با درصد پائینی هم احتمال نمی رود که این کلام حضرت علی علیه السلام واقعاً ستایشی بجا و مطابق با واقعیت باشد؟!.

برخی از شیعه کوشیده اند تا این گفتار را تأویل کنند، یکی از آنان می گوید: حضرت علی برای به دست آوردن دل مردم چنین فرموده است، زیرا مردم در باره ی شیخین ابوبکر و عمر اعتقاد راسخ و محکمی داشتند، این سخن به معنای متهم نمودن حضرت علی علیه السلام به دروغ گویی به خاطر دنیاست، ایشان از چنین افتزایی پاک و میراست از این گذشته آیا اگر حضرت علی علیه السلام واقعاً نمی خواست که آنان را بستاید، به این همه تأکید و مبالغه نیازی بود؟!.

ای خردمندان: اگر واقعیت این باشد که عمر حضرت فاطمه رضی الله عنها را زده و به سوختن خانه اش تهدید نکرده و این حکایت افسانه ای دروغین باشد به شما چه زیانی می رسد؟ مگر شما آرزو نمی کنید که کاش حضرت فاطمه رضی الله عنها را اذیت و آزار نمی کرد؟!.

۱- میثم بن علی (کمال الدین) یکی از شیوخ شیعه های امامی و اهل بحرین است، کتابی دارد به نام «شرح نهج البلاغه»، در سال ۶۷۹ در بحرین درگذشت (معجم المؤلفین: ۵۵/۱۳).

این شهادت و گواهی حضرت علی رضی الله عنه است که حضرت عمر رضی الله عنه پاک دامن و با کمترین عیب از دنیا رفته، عبادت پروردگارش را انجام داده و پرهیزگاری نموده است، آیا آیه‌های واضح و آشکار و این گواهی حضرت علی رضی الله عنه کافی نیست برای این که حقیقت را بپذیریم و افسانه‌های دروغین را دست آویز قرار ندهیم و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را متهم نکنیم کاری که در قیامت بر ایمان هیچ سودی نخواهد داشت؟!.

چه شهادت عظیمی و چه شاهد با عظمتی، اکنون که این مطلب را درک کرده‌ایم پس تعجب نمی‌کنیم که حضرت علی رضی الله عنه یکی از فرزندانش را عمر بنامد و یا دخترش را ام‌کلثوم را به نکاح حضرت عمر رضی الله عنه در آورد.

ازدواج عمر با ام کلثوم دختر علی علیه السلام

با یکی از شیعه‌ها در باره‌ی نام گذاری حضرت علی علیه السلام فرزندان را به نام‌های ابوبکر، عمر و عثمان که همگی همراه حضرت حسین علیه السلام در کربلا شهید شدند، بحث کردم^(۱).

امامان دیگر نیز چنین کردند، مثلاً حضرت حسن و حسین علیهما السلام فرزندان را عمر و ابوبکر نام نهادند، و همچنین علی بن الحسین نیز فرزندان را عمر و عثمان نام گذاشت، و دوست داشت که به اسم ابوبکر کنیه داده شود و کاظم نیز دو نفر از فرزندان را ابوبکر و عمر نام نهاد و رضا نیز دوست داشت به اسم ابوبکر کنیه داده شود. و بسیاری دیگر از ائمه که نمی‌شود همه را اینجا حصر نمود^(۲).

او گفت: این دلیل بر محبت نیست.

گفتم: بسیار خوب، اگر راست می‌گویی، پسرت را «شارون» بنام!

گفت: این اسم عجمی است، اگر عربی می‌بود پسرم را شارون می‌نامیدم!

گفتم: پس آیا راضی می‌شوی پسرت را ابولهب و یا به اسم یکی دیگر از سران

قریش، نام گذاری کنی؟! دیدم که ساکت شد و پاسخی نداد.

گفتم: از این بگذریم، بگو ببینم چرا امام علی علیه السلام دخترش را ام کلثوم را به ازدواج

عمر رضی الله عنه درآورد، آیا مگر امام علی رضی الله عنه نمی‌دانست که عمر رضی الله عنه حضرت فاطمه رضی الله عنها را زده و

ایشان را اذیت و آزار کرده است و به این خاطر دخترش را به او داد؟!.

۱- نگا: الارشاد: ۱۶۷، المناقب: ۱۱۲/۴، الکافی: ۲۸۶/۱، معجم الخوئی: ۴۵/۱۳ و مراجع دیگر.

۲- مقاتل الطالبین: ۹۲، ۴۵۳، المناقب: ۱۱۲/۴، ۱۱۳، ۱۷۵، ۱۷۶، اعلام الوری: ۱۲۲، ۲۴۳، البحار: ۱۶۳/۴۴، ۱۶۸،

۱۶۹، ۳۶/۴۵، ۶۳، ۶۷، ۲۵۰/۱۰، التنبیه الإشراف: ۲۶۳، کشف الغمّة: ۲۱۷/۲، ۳۴۱.

راستی، آیا مگر امام علی علیه السلام از اعمال آنان که داستان سرایان بعدها ساخته و پرداخته‌اند آگاه نبود و یا اینکه با این کار می‌خواست خود را نزد خلیفه شیرین کند و به ستم کاران تقرب جوید؟!.

«معاذالله، ما هم امام علی و هم خلفاء علیهم السلام را از چنین خصلت‌هایی پاک و مبراً می‌دانیم» گفت علما گفته‌اند که این ازدواج صحت ندارد.

گفتم: این سخن عامیانه‌ای است نه کلام علمی، مجلسی که یکی از بزرگترین علمای شیعه در قرون متأخره است، در کتاب مرآة العقول خود می‌گوید که احادیث ازدواج دادن امام علی علیه السلام دخترش را با عمر بن الخطاب، صحیح هستند و در آن هیچ شکی نیست، و سپس احادیثی را که صاحب «الکافی» آورده، ذکر کرده است و گفته که درجه‌ی حدیث اول و دوم حسن، و حدیث سوم موثق، و حدیث چهارم صحیح می‌باشد.

حدیث اول و دوم را در «باب تزویج ام کلثوم» و حدیث سوم و چهارم را در «باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها این تعدد وما یجب علیها؟» آورده است.

سپس مجلسی به این پرداخته که چگونه «مفید» این ازدواج را انکار کرده و می‌گوید: «همچنین انکار مفید اصل این ماجرا را به این خاطر است که این ازدواج از طریق آنان ثابت نشده و گرنه بعد از ورود این اخبار، و اخبار دیگری که باشند ذکر خواهد شد، که هنگامی که عمر درگذشت، امام علی علیه السلام آمد و ام کلثوم را به خانه خود برد، و همچنین روایاتی که ما در کتاب بحار الأنوار آورده‌ایم، انکار این ازدواج عجیب است، و در پاسخ به این ماجرا، اصل این است که بگوییم: این ازدواج از روی تقیه و مجبوری بوده است و این بعید نیست^(۱).

برخی از شیعه برای اثبات مسلمان بودن ابوطالب چنین استدلال می‌کنند که: همسر ابو طالب مسلمان بوده و جایز نیست که مردی کافر با زنی مسلمان ازدواج کند (بنابراین

۱- نگا: مرآة العقول: ۴۲/۲۰، و ۱۹۷/۱۲.

معلوم می‌شود که ابو طالب مسلمان بوده است، در صورتی که ازدواج کافر و مسلمان با یکدیگر در ابتدای اسلام جایز بوده، و بعدها ممنوع شده به دلیل کافر بودن زن حضرت نوح و لوط علیهم‌السلام، اما هنگامی که از ازدواج عمر با ام کلثوم سخن به میان می‌آید، فراموش می‌کنند که برای اثبات مسلمان بودن ابوطالب، چگونه استدلال می‌کردند.

خواننده‌ی عزیز: چگونه امام علی علیه‌السلام عمرو دیگر صحابه را می‌ستاید و فرزندانش را بنام آنها می‌نامد و به آنها دختر می‌دهد سپس ما می‌کوشیم آن را رد کنیم به این دلیل که امام علی علیه‌السلام از روی تقیه و بالاجبار چنین کرده است شاید تقیه راه فرار خوبی باشد که با آن بتوانیم تمام ستایش‌های صحابه را که از زبان ائمه نقل شده، رد کنیم اما این روش هرگز در روز قیامت کار ساز نخواهد بود، ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿۸۸﴾ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۹﴾ [الشعراء: ۸۸-۸۹].

«روزی که مال و فرزندان سود نبخشند مگر کسی که دلی پاک نزد خداوند آورد».

تأملی درباره‌ی تقیه

درباره‌ی تقیه سوال مهمی وجود دارد که قضیه را کاملا روشن می‌کند و آن این است که: آیا تقیه هنگام ضرورت جایز است یا خیر، و آیا تقیه برای معصوم جایز است؟ پاسخ: تقیه هنگام ضرورت برای غیر معصوم جایز است و دلیلش داستان حضرت عمار رضی الله عنه می‌باشد، هنگامی که مشرکان آزارش دادند و او مطابق با میل آنان سخن گفت تا که رهایش کنند، و پس از این که مشرکان او را رها کردند و نزد حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت ایشان به وی فرمود: اگر دوباره آزارت دادند، باز هم چنین کن. اما برای معصوم تحت هیچ شرایطی تقیه جایز نیست چرا؟

زیرا معصوم از طرف خود سخن نمی‌گوید همان گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].
«و از روی خواهش «نفسانی» سخن نمی‌گوید، نیست آن مگر وحی که بر او فرستاده شود».
پس کسی که از طرف خود سخن نمی‌گوید سخنانش وحی و حکم الهی محسوب می‌شوند لهذا اصلا امکان ندارد که دروغ بگوید حتی در حال ضرورت، و این است معنای معصوم بودن.

و تجویز دروغ برای معصوم حتی در حال ضرورت به معنای تجویز دروغ برای خداوند متعال است، لذا هنگامی که یکی از صحابه از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: هرچه می‌گویید، بنویسیم حتی در حال خشم؟ فرمودند آری، زیرا من در هر حال جز حق چیزی نمی‌گویم.

اما این که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در باره مردی فرمودند: «بد مردی است» و هنگامی که ملاقاتش فرمودند، باچهره‌ای گشاده و تبسم از او استقبال فرمودند، تقیه نیست، زیرا تبسم

هنگام ملاقات اخلاقی والا و اسلامی است و حضرت پیامبر ﷺ هنگام ملاقات به او فرمودند: «تو مرد بسیار خوبی هستی» آنگاه دروغی محسوب می‌شد.

بنابراین، که هر کس که امام علی علیه السلام را معصوم می‌داند و سپس بگوید که: ایشان گاهی در حال تقیه دروغ می‌گوید، تناقض گفته است، زیرا امکان ندارد که معصوم دروغ بگوید حتی در حال تقیه و هر کسی که در حال ضرورت از روی تقیه دروغ بگوید، امکان ندارد که معصوم باشد.

پس این که معصوم هیچ گاه دروغ نمی‌گوید امری مسلم و قطعی است و در آن هیچ تردیدی وجود ندارد، شیعه امام علی علیه السلام را معصوم می‌دانند اما چون دیدند که سخنان او با عقاید آنان منافات دارد و عقایدشان را باطل می‌کند، سخنان او و دیگر ائمه را که درباره مدح و ثنای خلفای پیش از او است، نپذیرفتند و چه کار کردند؟

گفتند که این سخنان از روی تقیه است و خرافاتی را که با آن بزرگ شده‌اند و باور کرده‌اند، بر روایات صحیح و متواتر از ائمه مقدم داشتند.

راستی عقلاً چگونه ممکن است که اعتقاد به عصمت با تقیه یک جا جمع گردد؟! یکی از دلایل این که ائمه از کسی جز خدای یگانه نمی‌ترسیدند، بی‌باک، صریح و حق گو بوده‌اند، حدیث خواتیم است که کلینی و دیگران روایتش کرده‌اند، در آن حدیث آمده که: هر امامی در ابتدای امامت خود، انگشتر مخصوص خود را گشوده و هنگامی باقر انگشترش را گشود در آن چنین یافت که کتاب الله را تفسیر کن و پدرت را تصدیق نما و پسرت را وارث خود بگردان و امت را تربیت کن، حق خدا را به جا بیاور و در حال خوف و امن حق را بگو و از کسی جز خدا نترس» و او نیز چنین کرد^(۱).

و سپس در روایت بعدی چنین چیزی از امام صادق علیه السلام نیز ذکر کرده است این روایت صریحاً اشاره می‌کند به این که باقر و صادق رحمها الله تقیه نمی‌کردند بلکه در حال خوف و امن حق را می‌گفتند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند.

۱- الکافی: ۲۸۰/۱، ابن بابویه در التبصره ص ۳۹ و صدوق در علل الشرائع ۱۷۲/۱.

این روایت به آنچه شیعه به ایمه رحمهم‌الله نسبت می‌دهند که احیاناً از روی تقیه حکام و سلاطین را می‌ستایند، زمین تا آسمان تفاوت دارد!!

براستی که ابن میثم بحرانی راست گفته که: «این ستایشی که امام علی رضی‌الله‌عنه در باره یکی از آن دو نفر - ابوبکر یا عمر گفته است، مخالف با اجماع ما بر تخطئه‌ی ابوبکر و عمر و غصب خلافت توسط آنان، می‌باشد، یا این که این سخن از حضرت علی علیه‌السلام نیست و یا این که اجماع ما اشتباه است».

می‌بینیم که نزد ابن میثم بحرانی این سخنان تقیه نیست و آن را از دو احتمال خالی نمی‌داند، یا این که این سخنان از حضرت علی علیه‌السلام نیست و یا این اجماع شیعه اشتباه است، و تعداد زیادی از علمای شیعه تصریح کرده‌اند که در نسبت نهج البلاغه به امام علی علیه‌السلام هیچ شک و تردیدی وجود ندارد، بنابراین تنها احتمال دوم باقی می‌ماند و آن این که اجماع شیعه اشتباه است.

کاش شیعه ستایش‌هایی را که در نهج البلاغه و کتاب‌های دیگر از حضرت علی علیه‌السلام نسبت به صحابه و خلفای ثلاثه، روایت شده درک می‌کردند، آنگاه بود که به حقیقت مذهب خود پی می‌برند و از واقعیت اطلاع می‌یافتند.

بلکه کاش در قرآن تدبیر و بر آن عمل می‌کردند تا روز قیامت رستگار می‌شدند و در رکاب حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت و صحابه‌اش علیهم‌السلام، قرار می‌گرفتند.

نگاهی به آیاتی که درباره منافقان نازل شده است

قبلاً گفتیم که صحابه گروهی دیگر غیر از منافقان هستند بنابراین ستایشی که در قرآن برای صحابه آمده و اعلام خداوند به این که آنان را تزکیه نموده، در هیچ صورتی شامل منافقان نمی‌شود.

قبلاً این آیه را ذکر کردم که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّيْقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾ وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ ﴿١٠١﴾﴾ [التوبة: ۱۰۰-۱۰۱].

آیا کسانی که به آنان مژده داده شده که تا ابد در بهشت می‌ماند با کسانی که خداوند فرموده دوبار عذاب خواهند شد، برابرند؟!.

با بیان آیاتی که درباره منافقان نازل شده، صفاتی که آنان را از صحابه رضی الله عنهم متمایز می‌کند آشکار می‌شود، و مجالی برای متصف کردن منافقان به صفات صحابه رضی الله عنهم باقی نمی‌ماند، زیرا هر گروهی از آنان صفات و ویژگیهای مشخص دارند که آنان را از یکدیگر تفکیک می‌کند.

خداوند در سوره‌ی توبه چند جا از منافقان سخن گفته و فرق میان منافقان و صحابه رضی الله عنهم را بیان فرموده است، مثلاً می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَعِذُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٩٣﴾ يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ﴿٩٤﴾﴾ [التوبة: ۹۳-۹۴].

«سرزنش بر آنان است که با آن که توانگرند از تو اجازه «ماندن» می‌طلبند، خشنود شدند به آن که با زنان خانه نشین همراه باشند. بر دل‌هایشان مهر نهاده شد پس آنان نمی‌دانند، چون به

سوی آنان باز آید، نزد شما عذر می‌خواهند، بگو: عذر نخواهید هرگز «سخن» شما را باور نمی‌داریم به راستی که خداوند ما را از «برخی» خبرهایتان آگاه نموده است.»

بین که چگونه از حضرت پیامبر ﷺ و صحابه ﷺ هنگامی که از غزوه تبوک برگشتند، معذرت خواهی کردند تعداد صحابه به تقریباً ۳۰۰۰۰ نفر بود، بنابراین صحابه و منافقان با هم فرق داشتند.

خداوند دروغ بودن ادعای منافقان را اینگونه بیان می‌فرماید: ﴿وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ﴾ [التوبة: ۵۶].

«به خدا سوگند می‌خورند که آنان از «زمره» شما هستند، ولی آنان از شما نیستند بلکه آنان گروهی‌اند که می‌ترسند.»

بین که چگونه منافقان برای صحابه ﷺ سوگند می‌خورند که از آنانند، اما خداوند در پی آن خبر می‌دهد که منافقان از صحابه ﷺ نیستند، سبحان‌الله چگونه مسلمانی می‌تواند جرأت کند و اصحاب رسول الله ﷺ را به نفاق متهم کند، در صورتی که خداوند متعال از صحابه ﷺ دفاع نموده و منافقانی را که خود را جزو صحابه ﷺ اعلام کردند، رد کرده است!!

علامت کلی منافقان این است که برای جهاد نمی‌روند، به این خاطر اجازه می‌خواهند که در خانه بمانند، همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَسْتَعِذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ ﴿٤٥﴾ ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ ﴿٤٦﴾ [التوبة: ۴۵-۴۶].

«فقط آنان از تو اجازه می‌خواهند که به خداوند و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و دل‌هایشان شک آورده است پس آنان در شک خود سرگردان می‌شوند و اگر «به راستی» آهنگ بیرون آمدن داشتند حتماً برای آن ساز و برگی فراهم می‌دیدند ولی خداوند رویکرد آنان «برای رهسپار شدن

به جهاد» را خوش نداشت پس آنان را از حرکت باز داشت و گفته شد: با «خانه» نشینان «در خانه» بنشینید».

و برخی از منافقان بیم وقوع در فتنه را دستاویز خود قرار می‌دهند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أُوذِنَ لِي وَلَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ [التوبة: ۴۹].

«و کسی از آنان هست که می‌گوید: به من اجازه ده و مرا به فتنه مینداز. بدانکه در فتنه افتاده‌اند و به راستی که جهنم فراگیر کافران است».

البته امکان دارد که تعداد انگشت شماری از منافقان به قصد شایعه پراکنی و یا مال غنیمت و همراه با صحابه رضی الله عنهم برای جنگ بیرون بروند، لذا می‌بینیم که خداوند این تعداد اندک منافقان را که با حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفتند، و از اصحاب رضی الله عنهم عیبجویی کردند، از یاد نبرده، بلکه آنان را رسوا کرده و آنچه را که در دل داشتند برملا ساخته است، آنگاه که صحابه رضی الله عنهم را مسخره کردند و گفتند: ما هرگز مردمانی شکم گنده‌تر، دروغ‌تر و بزدل‌تر از اینها ندیده‌ایم، بلا فاصله خداوند این آیه‌ها را در باره‌ی آنان نازل فرمود:

﴿يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوْا إِنَّا اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ﴾ [۶۶] وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ [۶۵] لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ [التوبة: ۶۴-۶۶].

«منافقان از آن بیم دارند که سوره‌ای در «باره» آنان فرود آورده شود که آنان را به آنچه در دل‌هایشان است خبر دهد، بگو: ریشخند کنید، بی گمان خداوند آشکار کننده چیزی است که «از آن» بیم دارید، و اگر از آن بپرسی «چه می‌گفتند» گویند: شوخی و بازی می‌کردیم، بگو: آیا به خدا و آیات او و رسولش ریشخند می‌کردید؟ عذر نیاورید به راستی که پس از ایمانتان کفر پیشه کردید اگر از گروهی از شما در گذریم گروهی دیگر را به «کیفر» آنکه گناهکار بودند، عذاب کنیم».

جالب این که خداوند متعال سه نفری را که برای جهاد نرفتند، اما منافق نبودند، نیز یاد آور شده و حساب آنان را از منافقان جدا ساخته و اعلام نموده که توبه‌ی آنان را پذیرفته است، خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾ [التوبة: ۱۱۸].

«و بر آن سه کس که باز پس داشته شدند تا آنکه زمین با همه گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و جانهایشان بر آنان تنگ آمد و دریافتند که از خداوند جز به سوی او پناهگاهی نیست، آنگاه از آنان در گذشت تا توبه کنند، بی گمان خداوند است که توبه پذیر مهربان است». آن سه نفر مراره بن الربیع و هلال بن أمیه و کعب بن مالک بودند.

واقعاً جای تعجب است که باوجود این باز هم افرادی پیدا شوند که می‌گویند: گروهی از برگزیدگان مهاجرین و انصار و سابقین اولین مرتد و منافق شدند و بلکه مدتی طولانی رهبری و قیادت امت را نیز به عهده گرفتند. شما را به خدا چگونه خداوند راز این تعداد اندک منافقان را که در لشکر مسلمانان بودند بر ملا می‌سازد ولی درباره‌ی این افرادی که باید امت را از آنان بر حذر داشت - آن گونه که آنان می‌پندارند- سخنی به میان نیاورد؟!.

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾﴾

خداوند خبر داده که پیامبرش ﷺ منافقان را نمی‌شناسد، همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ خُنُّنُ تَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١١﴾﴾ [التوبة: ۱۰۱].

«برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند و برخی از اهل مدینه منافقند که بر نفاق خو گرفته‌اند تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم، دوبار آنها را عذاب خواهیم کرد آن گاه به عذابی بزرگ باز گردانده می‌شوند».

سپس خداوند متعال عموم این منافقان را برای پیامبرش ﷺ بیان و صفاتشان را برایش ذکر فرمود، همانگونه که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ ذُشِّئُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعرَفْتَهُمْ بِسِيمِهِمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾ [محمد: ۳۰].

«و اگر می‌خواستیم آنان را به تو می‌نمایانیدیم آن گاه آنان را به سیمایشان می‌شناختی، و آنان را در اسلوب سخن گفتن می‌شناسی و خداوند اعمالتان را می‌داند».

صحابه رضی الله عنهم کسانی را که از این غزوه‌ی عظیم (تبوک) تخلف کرده بودند، شناختند، زیرا گفته‌اند هیچ کس از این غزوه تخلف نکرده مگر منافقان و یا کسانی که معذور بوده‌اند، مانند زنان و ناتوانان و امثال آنها.

خداوند حال آنان را که مسجد ضرار را ساختند هم بیان فرموده است، می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۷].

«و کسانی هستند که برای زیان رساندن و کفر و تفرقه افکندن بین مؤمنان و کمینگاه ساختن برای کسی که پیش از این با خداوند و رسولش جنگ کرده است، مسجدی ساخته‌اند و سوگند می‌خورند که جز نیکی مرادی نداشته‌ایم و خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغگو هستند».

هم مسجد ضرار معروف است و هم آنهایی که آن مسجد را ساختند.

هر کس صفات منافقان را بخواند، می‌داند که آنها واقعاً از صحابه رضی الله عنهم متمایزند و امکان ندارد با صحابه رضی الله عنهم اشتباه گرفته شوند، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَلَا يُذْكَرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲-۱۴۳].

«بی‌شک منافقان با خداوند نیرنگ می‌ورزند و او «خداوند هم پاسخ نیرنگشان» تدبیر می‌کند و چون به نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند، جلوه فروشی می‌کنند و خداوند

را جز اندکی یاد نمی‌کنند، بین این و آن «کفر و ایمان» سرگشته‌اند، نه به سوی اینانند و نه به سوی آنان، و هر کس را خداوند بیراه بگذارد برای او هیچ راهی نیابی».

این وصف و وصفی را که خداوند برای اصحاب حضرت پیامبر ﷺ بیان فرموده با هم مقایسه کن، می‌فرماید:

﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾ [الفتح: ۲۹].

«بر کافران سخت گیر و در میان خود مهربانند آنان را در حال سجود و رکوع می‌بینی که از خداوند فضل و خشنودی می‌جویند، نشانه (رستگاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست، این وصف آنان در تورات است».

چه خوب است که وصفی را امام علی علیه السلام از صحابه رضی الله عنهم بیان فرمود، دوباره بخوانی، آنجا که فرمود: «من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیده‌ام، اما هیچ کدام از شما را مانند آنان نمی‌بینم».

سپس در وصفی که خداوند متعال از منافقان بیان فرموده تأمل کن ﴿وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲].

«خداوند را جز اندکی یاد نمی‌کنند». و فراموش نکن که قرآن بزرگترین ذکر است و از طریق صحابه رضی الله عنهم متواتراً برای ما نقل شده، از طریق صحابه‌ای همچون: عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، عبدالله ابن مسعود، ابی بن کعب و زید ابن ثابت، آنگاه فرق میان صحابه و منافقان را کاملاً درک می‌کنی، چرا چنین نباشد و حال آنکه قرآن بزرگترین و برترین ذکر است.

اگر در این ناقلان قرآن طعن کنیم، در قرآن و تواتر آن نیز طعن می‌شود، بلکه تمام دین زیر سؤال می‌رود، و با فهم این مطلب پی می‌بریم که چرا خداوند ما را به پیروی از مهاجرین و انصار دستور داده‌است، زیرا دین از طریق آنان نقل شده است.

می‌توانی حال منافقان را که در رفتن به جهاد عقب گرد و تأخیر می‌کردند و فقط افراد اندکی از آنان به قصد شایعه پراکنی و یا جمع کردن مال غنیمت به جهاد می‌رفتند، با صفت مهاجرین که خدا و رسولش را یاری می‌کنند مقایسه کنی، خداوند در وصف آنان می‌فرماید: ﴿وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [الحشر: ۸].

نقطه‌ای دیگر نیز که فرق میان آنان را آشکار می‌سازد، این است که خداوند هنگام ذکر مهاجرین می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [الحشر: ۸].

«آن (فی) خاص بینوایان هجرت کرده‌ای است که از خانه‌هایشان و اموالشان رانده شده‌اند، از خدا فضل و خشنودی می‌جویند و خدا و رسولش را یاری می‌دهند».

پس یکی از صفات آنان این است که خدا و رسولش را یاری می‌کنند و این نصرت در غزوه بدر، احد، خندق، تبوک و فتوحات دیگر دوران صحابه رضی الله عنهم آشکارا تحقق یافت.

اما منافقان به ندرت در جهاد، همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر می‌شدند همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا وُضِعُوا لِلدِّينِ حَرَمًا يَبْغُونَكُمْ أَلْفِتْنَةً وَفِيكُمْ سَمَّعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [التوبة: ٤٦-٤٧].

«و اگر آهنگ بیرون آمدن داشتند حتماً برای آن ساز و برگی فراهم می‌دیدند ولی خداوند روی کرد آنان «برای رهسپار شدن به جهاد» را خوش نداشت، پس آنان را از حرکت باز داشت و گفته شد به خانه نشینان در خانه بنشینید، اگر همراه با شما بیرون می‌آمدند در «حق» شما جز فساد نمی‌افزودند و فتنه جویان در «حق» شما به میان «صفوف» تان می‌تاختند و در میان شما جاسوسانی دارند خداوند به «حال» ستمکاران داناست».

فرق را مشاهده کردی؟!.

این آیات در سوره‌ی توبه است و خداوند متعال در آخر سوره همان دو آیه‌ای را که اندکی قبل ذکر کردم، آورده است، منظورم آیه‌ی: ﴿وَالسَّيْقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...﴾ [التوبة: ۱۰۰]. و آیه‌ی:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُتَفِفُونَ...﴾ [التوبة: ۱۰۲]. می‌باشد.

و چند آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۷].

«خداوند بر پیامبر و مهاجران و انصاری که به هنگام تنگ دستی بعد از آن که نزدیک بود دل‌های گروهی از آنان از کف برود، رحمت آورد. سپس از آنان درگذشت، بی گمان او «نسبت» به آنان رؤوف‌مهربان است.»

آری خداوند مهاجرین را ستوده که خدا و رسولش رانصرت می‌کنند. و به این خاطر خلود و جاودانه ماندن در بهشت را حاصل کردند، سپس خداوند در جایی دیگر پس از ذکر مهاجرین و انصار می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

«و آنان که پس از اینان آمدند می‌گویند: پروردگارا، ما را و آن برادرانمان را در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، پیامرز و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده، پروردگارا تویی که بخشنده‌ی مهربانی.»

آری، این است حقیقتی که قرآن با آیاتی کاملاً واضح و آشکار بیان کرده و فقط از مسلمان این را می‌طلبد که به آن تدبر کند و بر آن عمل نماید.

اللهم اهدنا للحق ووفقنا إليه ولا تجعل في قلوبنا غلاً للذين آمنوا ربنا إنك رؤوف رحيم.

پرسش‌هایی مهم

شاید شخصی بپرسد: اگر خداوند مهاجرین و انصار را برای خلود و جاودانگی در بهشت مزده داده است، پس چرا آنان را بیم داده، آیا این امر دلیل بر این نیست که امکان دارد آنان به جهنم بروند؟ و چرا حضرت پیامبر ﷺ در حدیث حوض، خبر دادند که برخی از آنان تغییر می‌یابند و تبدیل می‌شوند و از حوض کوثر رانده می‌شوند؟ پاسخ: صحابه رضی الله عنهم معصوم نیستند لذا همانند دیگر افراد بشر گاهی از آنان گناهی سر می‌زند اما هرگز در شرف و فضل صحبت با پیامبر ﷺ و نصرت دین و فتوحات و غیره کسی با آنان برابری نمی‌کند.

اما این که خداوند آنان را بیم داده و از ارتکاب گناه بر حذر داشته، اشکالی ندارد، زیرا صحابه رضی الله عنهم معصوم نیستند، و نیز بیم دادن آنان از قبیل این است که «به در بگو تا دیوار بفهمد» همان گونه که خداوند پیامبرش را ﷺ را نیز از شرک بیم می‌دهد و بر حذرش می‌دارد، می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾ [الزمر: 65].

«به راستی که به تو و کسانی که پیش از تو بودن وحی کرده شده: اگر شرک آوری، بی‌گمان عملکرد نابود شود و به یقین از زیان کاران شوی.»

و این بدان معنا نیست که امکان دارد پیامبران علیهم السلام نیز، به شرک مبتلا شوند، بلکه هدف بیان شناخت و خطر شرک و تحذیر امت از آن، است.

مثال دیگری این است که خداوند پیامبرش را ﷺ را از پیروی از منافقان بر حذر داشته و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ ﴿١﴾ [الأحزاب: 1].

«ای پیامبر از خدا پروا بدار و از کافران و منافقان اطاعت مکن.»

و همچنین این فرموده‌ی خداوند متعال:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ لَمْ يُحَرِّمُوا مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱].

و نیز آیه‌ی: ﴿وَتَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب: ۳۷].

و مثال‌های دیگر از این قبیل پس این آیه‌ها در مرحله‌اول نوعی تربیت و هشدار به امت هستند.

اما سوال درباره‌ی حدیث حوض سؤال مشهوری است، اکنون با بیان نکات زیر، به بررسی آن می‌پردازیم.

اولاً: حدیث به گونه‌های متعددی روایت شده است، مثلاً در روایتی چنین آمده: «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُحَلِّونَ عَنِ الْحَوْضِ فَاقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيَقُولُ إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدٌ ثَوَّابَعْدَكَ إِنَّهُمْ ارْتَدَّوْا عَلَيَّ أَدْبَارَهُمُ الْقَهْقَرِيِّ».

«روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند، پس آنان از حوض باز داشته می‌شوند، و می‌گویم: پروردگارا، اصحاب من هستند، می‌فرماید: تو نمی‌دانی که پس از تو چه کرده‌اند، آنان به قهقرا بازگشته‌اند».

در روایتی دیگر آمده: «بيننا أنا نائم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلم فقلت أين؟ قال إلى النار والله قلت وما شأنهم؟ قال إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقري . ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلم قلت أين؟ قال إلى النار والله قلت ما شأنهم؟ قال إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقري فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم»^(۱).

«در لحظه‌ای که من ایستاده‌ام گروهی نزدیک می‌شوند همین که آنان را می‌شناسم مردی میان من و آنان در می‌آید و می‌گوید: بشتابید، می‌پرسم: کجا، می‌گوید: به جهنم، می‌گویم: گناهانشان چیست؟ می‌گوید: آنان پس از تو به قهقرا بازگشتند، سپس گروهی دیگر نمایان می‌شود و همین که آنان را می‌شناسم مردی میان من و آنان در می‌آید و می‌گوید: بشتابید،

می گویم کجا، می گوید به جهنم، می گویم: گناهشان چیست؟ می گوید: آنان پس از تو به قهقرا بازگشتند، آنگاه می بینم که مانند گله ای گوسفند آنان را جدا می کند و می برد».

ثانیاً: اگر کسی بگوید که این حدیث عام است امام علی و همچنین مقداد، عمار، مسلمانان و ابوذر رضی الله عنهم را نیز شامل می شود، چه پاسخی خواهیم داد؟ به او خواهیم گفت که: دلایل زیادی وجود دارد که حدیث حوض شامل مهاجرین و انصار نمی شود، زیرا خداوند آنان را به ورود به بهشت و جاودانه ماندن در آنجا، مژده داده است، بنابراین دلایلی که حضرت علی، مقداد، عمار، سلمان و ابوذر رضی الله عنهم را از حدیث حوض مستثنا می کند، دیگر مهاجرین و انصار را نیز مستثنا می کند.

لذا ما می گوئیم که بدون تردید، این حدیث نزد ما صحیح است، اما هرگز و قطعاً مراد آن، حضرت علی رضی الله عنه نیست، زیرا حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را به بهشت مژده داده اند، و همچنین صحابه ی دیگر از پیشگامان به اسلام مانند: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر، عمار و مقداد و صحابه ی دیگر رضی الله عنهم که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به بهشت مژده داده اند، مراد نیستند.

همچنین امکان ندارد که مراد آن پیشگامان مهاجرین و انصار باشند زیرا خداوند متعال خیر و وعده داده که آنان در باغها و بهشتی که از زیر درختانش جوی ها جاری است، برای همیشه ماندگار خواهند بود^(۱).

همچنین امکان ندارد که مراد، آن ۱۴۰۰ نفری باشند که در زیر درخت با آن حضرت صلی الله علیه و آله بیعت نمودند زیرا خداوند متعال اعلام فرموده که از آنان راضی است و هر کسی را که خداوند از او راضی شود دوباره از او ناراض نخواهد شد، زیرا خداوند تنها از کسی راضی می شود که اهل رضایت باشد، خداوند می فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ

فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ [الفتح: ۱۸].

آیا هیچ مسلمانی می‌گوید که، همان‌هایی را که خداوند به بهشت و ماندگاری در آن مرزده داده، مرتدان و ناکسان نیز همان‌هایند، و یا اینکه هنگامی که خداوند آنان را به بهشت مرزده داده، نمی‌دانسته که در آینده مرتد می‌شوند؟ پناه بر خدا، خداوند از نادانی، نقایص و عیوب پاک است.

ثالثاً: اما آنچه در حدیث آمده که «إِنَّهُمْ ارْتَدُوا بَعْدَكَ عَلِيٌّ أَدْبَارَهُمْ». «آنان پس از توبه به عقب برگشتند». و در روایتی دیگر: «لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِينَ عَلِيٍّ أَعْقَابَهُمْ مَذْفَرِقَتَهُمْ». «از هنگامی که از آنان جدا شدی مرتد بودند».

و در روایتی دیگر: «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ». «تو نمی‌دانی که پس از تو چه کرده‌اند».

پاسخ: آن واضح است، و آن این‌که، آنهایی که (همچون چهارپایان بی سرپرست) جدا می‌شوند و می‌رهند، از میان گروهایی خواهند بود که بر آن حضرت عليه السلام عرضه می‌شوند و از میان سایر صحابه نیستند، بدین جهت فرمودند: گروهی و نفرمودند شما.

توضیح مطلب، این‌که: تعداد صحابه رضی الله عنهم بسیار زیاد است و آنان سر حوض می‌روند و از آن آب می‌نوشند، البته گروههایی از رفتن به حوض منع خواهند شد، زیرا آنان تغییر و تبدیل کرده‌اند و مجموعه‌ی کمی از آنان معاف می‌شوند، و این فضل خداوند است.

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: در لحظه‌ای که من ایستاده‌ام گروهی می‌آیند... و نفرمود: اصحاب من می‌آیند. و این تعبیر دلالت می‌کند که تعداد این‌گروها در مقایسه با مجموع صحابه رضی الله عنهم بسیار اندک است، لهذا این حدیث شامل بقیه صحابه، نمی‌شود، بلکه آنان از نخستین کسانی خواهند بود که سر حوض می‌روند و از آن آب می‌نوشند.

مثالش مانند این است که مدیر مدرسه‌ای که در آن ۳۰۰۰ دانش‌آموز تحصیل می‌کند، بگوید: مجموعه‌ای از دانش‌آموزان که نظم را به هم زده‌اند، بر من عرضه شدند، آنان را تنبیه کردم، جز مجموعه کوچکی که بنا بر دلایلی آنان را معاف کردم، هر کسی که این

سخن را بشنود، می‌داند که دانش آموزانی که بر مدیر مدرسه عرضه شده‌اند در مقایسه با کل دانش آموزان مدرسه، ناچیز و غیر قابل ذکر، هستند.

برادر گرامی، حدیث را دوباره بخوان و در آن بیندیش.

رابعاً: در این باره که منظور از آنانی که از حوض رانده می‌شوند چه کسانی هستند، چندین نظریه وجود دارد، البته با توجه به عدم تعیین نام‌های آن افراد، و تنها خداوند در این باره قضاوت می‌کند و بس.

۱- برخی از علما می‌گویند: لفظ صحابی از نظر لغوی منافق را نیز شامل می‌شود و احتمال دارد که مراد حضرت پیامبر ﷺ منافقانی باشند که آنان را نشناخته و یا نفاقشان برای ایشان آشکار نبوده است، اگر چه اغلب آنان را با صفاتی که خداوند برای منافقان ذکر کرده، می‌شناختند به دلیل این که هنگامی که سر کرده‌ی منافقان، عبدالله بن ابی بن ابی سلول گفت: آیا علیه ما همدست شده‌اند، اگر به مدینه باز گردیم، عزیزتر فرومایه‌تر را از مدینه خواهد راند، آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، آیا این مرد پلید (عبدالله بن ابی بن ابی سلول) را نکشیم؟ حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «نمی‌خواهم که مردم پس از من بگویند او (محمد صلی الله علیه و آله) اصحاب خود را می‌کشت».

این حدیث دلالت می‌کند بر این که لفظ صحابی بر منافق نیز اطلاق می‌گردد، بنابراین می‌توان لفظ صحابی را در حدیث حوض بر منافقین حمل کرد نه بر اصطلاح شرعی صحابی که در قرآن آمده و خداوند آن را به بهشت و ماندگاری در آن مژده داده‌است، و به این گونه می‌توان روایت را با هم جمع نمود.

۲- برخی دیگر می‌گویند: مراد آن کسانی هستند که اسلام آوردند و اسلامشان پخته نبود، مانند کسانی که در اطراف جزیره بودند و بعدها مرتد شدند همه می‌دانیم که بعد از فتح مکه دهها وفد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و اسلام خود را اعلام فرمودند، و تعداد صحابه در حجه الوداع همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از صد هزار نفر بود این نظریه مناسب‌ترین نظریه‌هاست.

تو را به خدا، چگونه می‌شود که مهاجرین و انصار را که قطعاً می‌دانیم خداوند آنان را تزکیه نموده و ستوده است، متهم نمود و مرتدانی را که مهاجرین و انصار و دیگر صحابه با آن جهاد کردند رها کرد.

آری چگونه می‌توان صحابه‌ای را که خداوند تزکیه نموده متهم ساخت و مرتدانی همچون مسیلمه کذاب، سجاح، طلیحیه بن خویلد، اسود عنسی و امثالهم و آنهایی را که از اینان پیروی کردند و با اینکه پیامبر ﷺ را دیده بودند مرتد شدند و بر کفر مردند، رها نمود؟!!

به این گفتار جالب امام جعفر صادق ع تأمل کن که می‌فرماید: «اصحاب رسول الله ص دوازده هزار نفر بودند، هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از «طلقاء» و در میان آنان هیچ فردی قدری، مرجی، حروری، معتزلی و خود رأیی دیده نشده است، آنان شب و روز می‌گریستند و می‌گفتند: (پروردگارا) ارواح ما را قبض کن پیش از آن که نان خمیر بخوریم»^(۱).

می‌بینیم که امام جعفر صادق ع دوازده هزار نفر از صحابه را که اکثرشان از مدینه‌اند می‌ستاید و گواهی می‌دهد که آنان تغییر نیافتند و دین خود را بدل نکردند و این گونه از دنیا رفتند، باز هم امروز شیعه می‌آیند و می‌گویند: این همه صحابی (جز چند نفر) مرتد شدند و از دین برگشتند!!

خامساً: فراموش نکن که خداوند خبر می‌دهد که مهاجرین و انصار را که در غزوه‌ی تبوک هم‌کاب آن حضرت ص بودند، مغفرت نموده است، می‌فرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ [التوبة: ۱۱۷].

این چه افتزایی که (شیعه) بر اصحاب رسول الله ص می‌بندند، همانانی که در ساعه العسره (در جنگ تبوک) از میان ایشان پیروی کردند و بخاطر خداوند از اهل و مال

۱- الخصال: ۶۴۰، البحار ۳۰۵/۲۲، حدائق الانس: ۲۰۰.

خویش گذشتند.

چه جنایتی بزرگتر از این که کسی از صحابه رضی الله عنہم عیبجویی کند، همانانی که خداوند می فرماید که توبه شان را پذیرفته و از آنان خشنود گشته و آنان را به بهشت جاویدان که در آن نهرها جاری است، مژده داده که تا ابد در آن خواهند ماند؟! و این چه مخالفتی است با خداوند که در آیات زیادی صحابه رضی الله عنہم را تزکیه نموده است؟

آری چه جنایت بزرگی است این که کسی بیاید و آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث حوض تعیین نکرده، تعیین کنند و به ناحق بگویند که مراد آن مهاجرین و انصارند، آنانی که خداوند در موردشان می فرماید: ﴿وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ [التوبة: ۱۰۰].

در مقابل مرتدانی را که در سرزمین یمامه و جای های دیگر بودند، رها کند؟!.

خداوند متعال پس از ذکر مهاجرین و انصار می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰].

طعن به کسی که از جنگ احد فرار کرده

برخی برای اثبات اقتدار صحابه از این آیه استدلال می‌کنند که می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبُتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد پیامبری است و به راستی پیش از وی پیامبرانی گذشته‌اند آیا اگر او وفات کند و یا کشته شود از آیین خود برمی‌گردید؟».

پاسخ به این اشکال و بیان معنای آیه را در نکات زیر خلاصه می‌کنم:

اولاً: بدان که این آیه در مورد غزوه احد و سرزنش اصحاب که در پی شایعه وفات پیامبر ﷺ از جنگ دست کشیدند و یا از جنگ فرار کردند، نازل شده است. ثانیاً: هیچ کدام از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرار نکردند، گرچه ثابت شده که عمر پس از شایعه از جنگ دست کشیده اما دوباره پس از اعلام صحابه مبنی براین که در راهی که محمد کشته شده، بمیرد، به جنگ ادامه داده است، از آن گذشته، دست کشیدن از جنگ برای چند لحظه چیزی است و فرار از جنگ چیزی دیگر.

با وجود این افرادی که پایدار ماندند و فرار نکردند زیادند، منجمله حضرت ابوبکر رضی الله عنه که در عریش (سایه‌بان) همراه با حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، و حضرت علی، طلحه و زبیر و دیگران رضی الله عنهم، برخی از علما نامهای دوازده صحابی را ذکر کرده‌اند که فرار نکرده‌اند^(۱) غیر از آنانی که در دفاع از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شهید شدند، رضی الله عنهم اجمعین.

همچنین در غزوه حنین ابوبکر، عمر، عثمان، علی و همچنین عباس و دیگرانی نیز

همراه با پیامبر ﷺ پایدار ماندند و در برخی روایات تعداد مهاجرین و انصاری که فرار نکردند حدود ۸۰ صحابی ذکر شده است^(۱).

تعداد هر چه باشد، خداوند اعلام فرموده که کسانی را که از جنگ فرار کردند معاف نموده و توبه آنان را پذیرفته است، بنابر این با وجود چنین اعلامی هرگز طعن و عیب جویی آنان جایز نیست، این مطلب را در نکته‌ی چهارم توضیح خواهم داد. ثالثاً: عقب گرد در این آیه به معنای کفر نیست بلکه به معنای فرار است و در صورت پذیرفتن آن، تنها از آنان معصیتی سرزده و ماصحابه را از گناه معصوم نمی‌دانیم.

رابعاً: خداوند متعال اعلام فرموده که توبه‌ی آن دسته از اصحاب را که در جنگ احد فرار کردند، پذیرفته است، زیرا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۵].

«کسانی از شما که در روزی که دو گروه به هم رسیدند، روی گرداندند، جز این نیست که شیطان به کیفر بخشی از دستاوردشان، آنان را لغزاند و به راستی خداوند آنان را بخشید». در جایی دیگر نیز اعلام فرموده که پس از غزوه تبوک توبه آنان را پذیرفته است، می‌فرماید:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ [التوبة: ۱۰۰].
 من می‌خواهم از کسانی که از صحابه عیب جویی و بدگویی می‌کنند، بپرسم که: آیا عفو خداوند از صحابه برایتان قابل قبول نیست؟! یا این که شما از خداوند داناترید؟! و یا این که بخشی از قرآن را می‌پذیرید و به بخش دیگرش کفر می‌کنید و ابتدای آیه را قبول می‌کنید و آخرش را به فراموشی می‌سپارید و یا از آن چشم می‌پوشید، با این که در آخر آیه به آنان مژده‌ی مغفرت گناهان داده شده است؟! آیا... . آیا...
 آیا جایز است که به خاطر گناهی که بخشوده شده‌اند، آنان را بد بگوییم؟ و یا اینکه باید عفو خداوند را بپذیریم و بنا بر آن تشنیع و بد گفتن صحابه حرام باشد؟!.

۱- روایت احمد بن حنبل رحمته نگا: البداية والنهاية، ۳۳۲/۴.

پاسخ به این سؤال را به شما خواننده گرامی می‌سپاریم.

آیا به این پرسش اندیشیده‌ای

خواننده عزیز: اگر خواسته باشی با زنی ازدواج کنی، و پیش از ازدواج متوجه شدی که آن زن مبتلا به بیماری سرطان است، آیا باز هم به چنین ازدواجی تن می‌دهی؟ بلکه اگر زن سالم بود، اما می‌دانستی که پس از ده سال فلج می‌شود و یا فرزندان عقب مانده و ناقصی به دنیا می‌آورد با زهم با او ازدواج می‌کردی؟ نظر شما در باره کسی که این را می‌داند و باز هم به آن ازدواج تن می‌دهد، چیست؟ از این گذشته اگر بدانی که آن زن پس از ۱۵ سال مسیحی و یا یهودی می‌شود و یا اینکه مرتد می‌شود و هیچ کدام از ادیان آسمانی را نمی‌پذیرد و یا اینکه منافق خواهد شد و به اسلام تظاهر می‌کند آن گاه چه تصمیمی خواهی گرفت، آیا راضی می‌شوی که با چنین زنی ازدواج کنی؟ و آیا کسی که اقدام به چنین ازدواجی بکند می‌تواند مسلمانی کامل و غیور باشد یا خیر؟

بلکه نظر شما در مورد کسی که نه تنها به این ازدواج تن می‌دهد بلکه پس از این زن از دین برگردد، بازهم او را به همسری خود بپذیرد چیست؟

واقعاً غم‌انگیز است که ما چنین چیزی را برای خود نپسندیم اما برای رسول الله ﷺ مناسب بدانیم که با زنی که مرتد و منافق می‌شود و... و... ازدواج کند و آن هم تا هنگام مرگ او نزد خود نگاه دارد، گویا ما خود از چیزی پاک و منزّه می‌دانیم که حضرت پیامبر ﷺ و بلکه خداوند متعال را از آنان پاک نمی‌دانیم، زیرا خداوند آن چیز را برای پیامبرش ﷺ پسندیده است!!

می‌دانیم که در ادیان قبلی جایز بوده که مسلمان با زنی کافر ازدواج کند، مانند حضرت لوط و نوح علیهم‌السلام، اما در اسلام این حکم منسوخ شده و ازدواج با زن کافر حرام است و در هیچ صورتی جایز نیست، و ازدواج حضرت نوح و لوط علیهماالسلام با آن دو

زن قبل از بعثتشان بوده، یعنی قبل از اینکه زنانشان کافر شوند، بدین خاطر خداوند می‌فرماید: ﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾ اما رسول الله ﷺ پس از گذشت بیش از ده سال از بعثت با حضرت عایشه رضی الله عنها ازدواج فرمودند.

بدان هنگامی که علیه یکی از همسران حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنی می‌گویی، در واقع قبل از هر چیزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را به انتخاب چنین همسری متهم می‌کنی، از این فراتر بلکه خداوند را متهم می‌کنی که آنچه را که تو برای خود نمی‌پسندی، او برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم پسندیده است. و بلکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را متهم می‌کنی که آن همسر را تا آخر زندگی نگه داشته و هر چه از او سرزده پسندیده است؟!.

آیا با این وجود، نمی‌توانیم بگوییم که: طعن به همسران حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عیب جویی از آنان در واقع طعن به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عیب جویی از ایشان است؟!.

خداوند متعال همسران حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بین دو چیز اختیار داد، یا این که آخرت را برگزینند و با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمانند و یا این که دنیا را برگزینند و از ایشان جدا شوند و همه‌ی آنان خدا و رسول و سرای آخرت را برگزیدند و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچکدام از آنان را طلاق ندادند، خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۸-۲۹].

«ای پیامبر به زنان بگو: اگر زندگانی دنیا و تجمل آن را خواسته باشید، پس باید تا به شما بهره‌ای دهم و به گونه‌ای نیک رهایتان کنم، و اگر خداوند و رسول او و سرای آخرت را خواسته باشید، پس همانا خداوند برای نیکوکارانتان پاداش بزرگ فراهم دیده است.»

هر مسلمانی از خود پرسد که: آیا اختیاری که خداوند به همسران حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده، مبنی بر این که از میان آخرت و همراهی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یادینا و جدایی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی را انتخاب کنید، بیهوده بوده یا خیر؟ و آیای مقتضای این تخییر تحقق

یافته دست؟ آیا امکان دارد که یکی از آنان دنیا را برگزیده باشد و باز هم با آن حضرت صلی الله علیه و آله بماند؟! در این صورت پس فایده‌ی چنین تخییری چه خواهد بود؟! پاسخ آشکار است و آن این که تخییری بی فایده نبوده بدون تردید، مقتضای آن تحقق یافته است، زیرا آنان آخرت را برگزیدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز آنان را تا آخر زندگی با خویش نگه داشتند.

این امر بیانگر این است که روایاتی که شیعه روایت می‌کند و هیچ عقلی آن را نمی‌پذیرد، روایاتی بی اساس و ساختگی‌اند و اگر آن روایت را بپذیریم، حضرت صلی الله علیه و آله را به مخالفت دستور خداوند متهم کرده‌ایم: زیرا می‌بایست زنی را که دنیا برگزیده، طلاق دهد.

اما گناهی که از آن سر می‌زند بنا بر مقتضای بشریت است، و از گناهایی که از آن سرزده، توبه نموده‌اند و بدین خاطر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله همه‌ی آنان را در نکاح خود باقی گذاشتند و فراموش نکنیم که آبرو و ناموس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله محفوظ و مصون است.

آیا میان حضرت علی و معاویه دشمنی و خصومتی وجود داشته است؟

اما جنگ حضرت علی با معاویه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم بحثی طولانی است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ...﴾ [الحجرات: ۹].

«و اگر دو گروه از مؤمنان با هم پیکار کنند، بین آن دو گروه آشتی برقرار کنی، آنگاه اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، و گروهی که تجاوزگر است تا هنگامی که به حکم خدا برگردد، بجنگید».

و می‌بینیم که خداوند حتی گروه باغی را مومن نامیده است، همان گونه که از آیه ظاهر است..

بنابراین در این بحث بر اساس آن چه در قرآن آمده سخن خواهیم گفت و سپس

سخنان حضرت علی علیه السلام را نقل می‌کنیم.

واقعیت این است که جنگی که میان آنان اتفاق افتاد به سبب اجتهاد و تأویل در خونخواهی حضرت عثمان رضی الله عنه بود، و آنان برادر ایمانی بکدیگر هستند و جنگیدن با یکدیگر آنان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند و شرف صحابی بودنشان را خدشه‌دار نمی‌سازد.

هر دو صحابی هستند گرچه حضرت علی از معاویه رضی الله عنه افضل‌تر است و در این امر هیچ تردیدی نیست، زیرا که ایشان از سابقین اولین است و فضایی دارد که بر کسی پوشیده نیست.

خلاصه کلام این که آنچه در میانشان رخ داد به سبب عداوت و دشمنی نبود، بلکه به سبب اجتهاد در خونخواهی حضرت عثمان رضی الله عنه بود، حضرت علی رضی الله عنه می‌گفت: ابتدا باید همه‌ی مسلمانان بیعت کنند، سپس قاتلان عثمان را قصاص می‌کنیم، اما حضرت معاویه رضی الله عنه می‌گفت: ابتدا باید قاتلان قصاص شوند، آنگاه ما بیعت می‌کنیم، آری سبب درگیری و جنگ فقط همین بود، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾﴾ [الحجرات: ۹-۱۰].

«و اگر دو گروه از مومنان با هم پیکار کنند بین آن دو آشتی برقرار کنید، آنگاه اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با گروهی که تجاوزگر است تا هنگامی که به حکم خدا برگردد بجنگید، پس اگر به عدل برگشت بین آن گروه آشتی برقرار کنید و به داد بکشید، بی گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد، جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند پس بین دو برادر خود سازش دهید و از خداوند پروا بدارید تا شما مشمول رحمت قرار گیرید.»

این، سخنان من نیست بلکه سخنان امام علی علیه السلام است، هنگامی که جریان جنگ صفین را بیان می‌کرد، فرمود: بدایت امر این بود که ما و لشکر شام با هم روبرو شدیم، بدیهی است که پروردگار و دعوت ما و آنان در اسلام و در ایمان به خدا و تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکی است نه ما از آنان چیزی اضافه داریم و نه آنان از ما، قضیه یکی است... إلا این که ما و آنان در خون عثمان با هم اختلاف داشتیم، و ما از آن خون پاک هستیم»^(۱).

در غیر این صورت آیا معقول است که سیدنا حسین بن علی علیه السلام از حق خلافت، به نفع دشمن اسلام و مسلمانان آنگونه که برخی تصور می‌کنند تنازل کند؟! و هنگامی که برخی از هوادارانش او را به خاطر صلح با معاویه ملامت کردند، فرمودند: «بخدا سوگند، معاویه از اینان برایم بهتر است، گمان می‌کنند که شیعه‌ی من هستند، اما در پی قتل بر آمدند، منزل را غارت کردند و ثروتم را به تاراج بردند، بخدا سوگند، این که از معاویه عهدی بگیرم که بدان وسیله جانم را حفظ کنم و در میان اهل خانواده‌ام در امان باشم برایم بهتر است از این که اینان مرا بکشند و اهل بیت و خانواده‌ام ضایع شوند»^(۲).

بدون تردید سیدنا حسن علیه السلام هنگامی که به نفع معاویه تنازل کرد، کاری را انجام داد که برای خودش و امت اسلامی بهتر بود، زیرا حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ أَبِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ».

«همانا این فرزندم آقا است، امیدوارم که خداوند به وسیله‌ی او بین دو گروه بزرگ مسلمانان صلح برقرار کند».

همچنان سیدنا حسین علیه السلام نیز کار اصلح را انجام داد آنگاه که در تمام مدت زمامداری حضرت معاویه علیه السلام صبر نمود و قیام نکرد، تا اینکه یزید به حکومت رسید، آنگاه قیام

۱- نهج البلاغه، شرح محمد عبیده: ۵۴۳، بحار الأنوار: ۳۰۷/۳۳.

۲- الاحتجاج، طبرسی ۲/۲۹۰.

نمود، و آشکار است که یزید صحابی نیست.

از آنچه ذکر شد کاملاً روشن است که چرا حضرت حسن علیه السلام به نفع حضرت معاویه رضی الله عنه از حق خود ننازل کرد؟ و چرا حضرت حسین رضی الله عنه در زمان حضرت معاویه رضی الله عنه قیام نکرد، بلکه مطیع و تابع امرش بود، اما هنگامی که یزید به حکومت رسید قیام نمود و با یزید بیعت نکرد؟

بدین جهت امام علی رضی الله عنه هیچ کسی از آنان که با وی جنگیدند، مشرک و یا منافق نمی‌دانست، بلکه می‌فرمود: «آنان علیه ما شوریدند»^(۱).

باری دیگر آیه را بخوان تا ببینی که چگونه تعبیر حضرت علی رضی الله عنه به بغی (شورش) با آیه قرآن مطابقت و همخوانی دارد، ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: ۹].

بلکه حضرت علی رضی الله عنه از سب و شتم و لعن منع می‌کردند ایشان فرمودند: «من نمی‌پسندم که شما فحاش باشید»^(۲). آری مسلمان فحاش و نفرین کننده نیست و بدیهی است که لعن کنندگان روز قیامت شفیع و یا شاهد نخواهند بود.

واقعاً تاسف آور است که شیعه بجای این که به تسبیح و تحمید و تهلیل^(۳) مشغول باشند، به سب و شتم و لعن مشغولند، لذا من به هر شیعه می‌گویم: آیا نمی‌توانی در این باره به سخنان امام و سیدنا علی رضی الله عنه اعتماد کنی و همچون ایشان سخن بگویی؟!
به روایات زیر که از ائمه نقل شده توجه کن و به آن بیندیش^(۴).

۱- وسائل الشیعة ۶۲/۱۱، البحار: ۱۱۸/۲۰، الاحتجاج: ۳۱۲/۲، تفسیر العیاشی: ۲۰، ۱۵۱/۲.

۲- نهج البلاغة، تحقیق صبحی صالح: ۳۲۳، شرح محمد عبیده: ۳۹۸، شرح ابن ابی الحدید ۲۱/۱۱، البحار: ۵۶۱/۳۲.

۳- سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله گفتن.

۴- برای آگاهی بیشتر به کتاب: الامامة إنض، شیخ فیصل نور و کتاب: ثم أبصرت الحقیقیة، شیخ محمد الخضر مراجعه کن.

قبلاً روایاتی را یاد آور شدم، در حقیقت روایات بسیار زیادی از ایمه وجود دارد و در پایان برای تمام فایده چند روایت دیگر را ذکر می‌کنم.

در کتاب «کشف الغمة» از علی بن زین العابدین چنین روایت شده که: «گروهی از اهل عراق نزد امام زین العابدین رحمه الله آمدند و درباره‌ی ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم سخنانی گفتند و چون سخنانشان به پایان رسید، امام به آنان فرمود: بگوئید ببینیم، آیا شما از مهاجرین اولین هستید که خداوند در موردشان می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸].

«آنهايي که از وطن و اموالشان رانده شدند و فضل و رضایت خداوند را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنان هستند راستگویان».

گفتند: خیر، فرمود: آیا از آنانی هستند که خداوند در باره‌شان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹].

«کسانی که پیش از آنان در دارالاسلام جای گرفتند و ایمان «نیز» در دلشان جای گرفت، کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند دوست می‌دارند و دردل‌های خود از آنچه «به مهاجران» داده‌اند احساس نیازی نکنند و «دیگران را» بر خود ترجیح می‌دهند و لو اینکه «خود» نیازمند باشند».

گفتند: خیر، فرمود: شما خود اعتراف کردید که از این دو گروه نیستید و من گواهی می‌دهم که شما از آنانی هم نیستند که خداوند درباره‌شان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ [الحشر: ۱۰].

«آنان که پس از اینان آمدند می‌گویند: پروردگارا، ما را و برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، بیامرزد و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار ندهد».

از نزد من برخیزید، خداوند شما را هلاک کند»^(۱).

حضرت پیامبر ﷺ تأکید فرمودند که کسی در مورد صحابه بدگویی نکنند هما نگونه که در کتب شیعه روایت شده، ایشان فرمودند: «اذا ذکر اصحابی فأمسکوا»^(۲). «در هر گاه ذکر اصحاب به میان آمد (از بدگویی آنان)، باز آیید».

واقعاً چه قدر زیادند آنان که سنگ محبت و عشق امام زین العابدین علیه السلام را به سینه می‌زنند، اما این روایت را به دیوار می‌کوبند.

اما شیعه‌های زیدی، پیروان امام زید بن علی بن الحسین علیه السلام بر این روایت عمل نموده‌اند، لذا آنان سب و بدگفتن صحابه بویژه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را جایز نمی‌دانند، گرچه معتقدند که حضرت علی رضی الله عنه به خلافت حق دار تر بوده اما از حق خود تنازل کرده و به میل خود با خلفای قبلی بیعت نموده است.

استوار بودن بر پل صراط رابطه‌ی مستقیمی با محبت صحابه و اهل بیت دارد، امام باقر از نیاکان خود روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أتبکم علی الصراط أشدکم حباً لأهل بیتی ولأصحابی»^(۳). «استوارترین شما بر پل صراط کسی است که محبتش با اهل بیت و صحابه شدیدتر باشد».

پس جای تعجب نیست که خداوند آنان را امام گرداند و در روی زمین خلیفه سازد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أُسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵].

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده‌است که

۱- کشف الغمة، ۲/۲۱۹..

۲- نگا: نور الثقلین، ۴/۴۰۷، البحار، ۵۸/۲۷۶-۵۵/۲۷۶.

۳- البحار، ۲۷/۱۳۳. نوادر الراوندي، ۱۵ الجعفریان، ۱۸۲.

بی شک آنان را در این سرزمین جانشین سازد، چنانکه کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین ساخت، و دینشان را که برایشان پسندیده است برایشان استوار دارد و برایشان پس از بیمشان ایمنی را جای گزین کند، مرا پرستش می‌کنند و چیزی را بامن شریک نمی‌سازند».

خداوند متعال در این آیه مؤمنان را به استخلاف و تمکین دین و امنیت فرا گیر از دشمنان، وعده داده، و آنچه خداوند وعده داده حتماً تحقق می‌یابد، زیرا امکان ندارد که در وعده خداوند، خلفی صورت گیرد، این وعده در دوران خلفای راشدین که هنگام نزول این آیات حضور داشتند، تحقق یافت، برخی از مفسرین این مطلب را ذکر کرده‌اند. حضرت پیامبر ﷺ هنگام حفر خندق مژده دادند که امتش کاخهای حیره و مداین کسری و کاخهای سرخ روم را فتح خواهند کرد و فرمودند که این خبر را جبرئیل به وی داده‌اند، مسلمانان شادمان شدند و به آن ایمان آوردند، اما منافقان آنان را به باد تمسخر گرفتند، آنگاه این آیه نازل شد: ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾﴾ [الأحزاب: ۱۲]^(۱).

این حدیث گویای این است که آن صحابه‌ای که جهاد کردند و سرزمین ایران و شام را فتح کردند، از امت حضرت محمد ﷺ می‌باشند، چه رسد به کسانی که این لشکرها را تجهیز می‌کردند و می‌فرستادند و آنان ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم هستند که شرف این فتوحات به آنان می‌رسد. فراموش نکنیم که یکی از اسباب قتل حضرت عمر رضی الله عنه توسط ابو لؤلؤه مجوسی کینه‌ی ایرانیان به حضرت عمر رضی الله عنه می‌باشد، زیرا او بود که آتش مجوسیان ایرانی را که بیش از هزار سال روشن مانده بود، خاموش کرد.

سپس ببین که چگونه خود را فدا و در هجرت، حضرت پیامبر ﷺ را همراهی کرد، حتی ابوجهل اعلام کرد: «هر کس محمد را و یا خبری از او بیاورد صد شتر جایزه دارد،

۱- تفسیر قمی: ۱۶۷/۲، التبیان: ۳۲۲/۸، جوامع الجامع: ۳۰۶/۳، تفسیر البرهان: ۲۹۵/۴، نورالثقلین: ۲۴۳/۴، مجمع البیان: ۵۳۴/۴، کنزالدقائق: ۳۵۴/۱۰، تفسیر المیزان: ۳۰۲/۱۶، تقریب القرآن: ۱۴۰/۲۱، من وحي القرآن: ۲۹۰/۱۸، الأمثل: ۱۶۹/۱۳.

و هر کس پسر ابو قحافه (ابوبکر) را بیاورد و یا از او خبری بدهد، صد شتر جایزه دارد»^(۱).

آری جایزه‌ای که ابوجهل برای یافتن حضرت پیامبر ﷺ و یار غارش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه تعیین کرد، برابر بود.

بنابراین تعجبی ندارد که خداوند متعال در قرآن کریم همراهی حضرت ابوبکر رضی الله عنه را یاد آوری کند، آنجا که می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي أُنْتَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا...﴾ [التوبة: ۴۰].

«اگر او را یاری نکنید، در حقیقت خداوند هنگامی به او یاری کرد که کافران در حالی که یکی از دوتن بود «از مکه» بیرونش کردند، هنگامی که در غار بودند آنگاه که به یار خود گفت: نگران مباش، بی گمان خداوند با ماست. پس خداوند آرامش را بر او نازل کرد و او را با سپاهسانی که آنها را نمی‌دید، پشتیبانی کرد».

من واقعاً تعجب می‌کنم از کسانی که به سبب کینه‌ای که با حضرت ابوبکر رضی الله عنه دارند، با تأویلات عجیب و غریبی، می‌کوشند تا این آیه را از معنای ظاهر و آشکارش برگردانند، تا بگویند این آیه بر فضل ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلالت نمی‌کند.

می‌خواهم به برخی از دلالت‌های این آیه اشاره کنم:

اولاً: چه شرف و افتخار بزرگی است که کسی معیت خاصه خداوند را حاصل کند، معیتی که نشان حفاظت و تأیید و نصرت و توفیق است، در این آیه معیت خاصه خداوند برای حضرت پیامبر ﷺ و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ثابت شده است، زیرا می‌فرماید:

﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾

«آنگاه که به یارش گفت: نگران مباش بی گمان خداوند با ماست».

۱- البحار، ۴۰/۱۹، المنتقی فی مولود المصطفی، فی خروجه وخروج ابی بکر إلی الغار.

و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعِيَ». «خدا همراه من است» بنابراین خداوند معیت خاصه‌اش را شامل هر دوی آنان فرمود، آری خداوند همراه آنان است نه کافران و تعقیب کنندگان‌شان، حقا که این افتخار بزرگی است.

هر کس قرآن را بخواند، حقیقت واضح و آشکاری را خواهد یافت و آن این که معیت خاصه هرگز برای هیچ منافق و یا مرتد و کافری وارد نشده است و به این خاطر هنگامی که فرعون به حضرت موسی عليه السلام و همراهانش رسید و همراه موسی عليه السلام کسانی بودند که در آینده مرتد می‌شدند، خداوند فرمود: ﴿قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾﴾ [الشعراء: ۶۱-۶۲].

«یاران موسی گفتند: بی‌گمان به ما رسیدند «موسی» گفت: هرگز «چنین نیست» البته پروردگرم با من است که به من راه خواهد نمود».

و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» «خدا همراه ماست» در صورتی که هنگامی که خداوند موسی و هارون عليهما السلام را به سوی فرعون فرستاد، این معیت شامل هر دوی آنان بود، همانگونه که خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَىٰ ﴿٤٦﴾﴾ [طه: ۴۶]. «گفت: نترسید همانا من همراه شما هستم می‌شنوم و می‌بینم».

و در آیه غار می‌فرماید: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰].

«آنگاه که بیارش می‌گفت: نگران مباش بی‌شک خداوند با ماست».

ثانیاً: اندوه چیزی طبیعی است، لذا فرشتگان حضرت لوط عليه السلام را از اندوه خوردن نهی کردند، گفتند: ﴿وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ [العنكبوت: ۳۳].

«گفتند: مترس و نگران مباش که ما نجات دهندگان تو و خانواده‌ات هستیم مگر زنت».

خداوند خطاب به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ﴾ [یونس: ۶۵].

«گفتار آنان تو را اندوهگین نکند». پس اندوهناک بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه هیچ عیب و ایرادی ندارد، پیش از او، پیامبران علیهم السلام اندوهگین و محزون شده‌اند، و اندوه حضرت ابوبکر رضی الله عنه به خاطر دین بوده است به این دلیل که خداوند اعلام فرمود که همراه اوست. ثانیاً: خداوند متعال در ابتدای آیه ضمیر را مفرد آورد و فرمود: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ» و مناسب این بود که افراد ضمیر ادامه داشته باشد، بدین جهت: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ و اما جمله‌ی بعدی ﴿ثَانِيًا أَتَيْنَ إِذْ هُمْ فِي الْعَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ...﴾ مانند جمله‌ای توضیحی در اثنای کلام است، از این گذشته لازمه‌ی معیت خداوند با بنده این است که آرامش و سکینه‌اش را بر او فرو فرستد، بنابر این نیازی به تشبیه آوردن ضمیر نبود، زیرا مراد حاصل است.

رابعاً: هنگامی که فلانی صاحب و همراه فلانی است، این نشان شدت ملازمت و همراهی است، و از آنجا که ابوبکر رضی الله عنه به شدت همراهی و مصاحبت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشهور بود، خداوند متعال فرمود: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾ بنابراین نیازی به نام بردن نبود، اما همراهی آنی و چند لحظه‌ای در زندان هیچ فضیلتی ندارد و از آن چیزی فهمیده نمی‌شود، این دو نوع مصاحبت و همراهی خیلی با هم متفاوتند.

در واقع سخن درباره‌ی این آیه بسیار است، از خداوند متعال می‌خواهم که حق را به ما نشان دهد و به پیروی از آن توفیق عنایت کند و باطل را به ما نشان دهد و توفیقمان دهد تا از آن پرهیز کنیم، بی گمان که او بر این کار تواناست.

امام صادق رضی الله عنه با افتخار می‌گفت: ابوبکر مرا دو بار به دنیا آورده است^(۱)، زیرا مادر امام صادق رضی الله عنه ام فروه دختر قاسم ابن ابی بکر می‌باشد و مادر ام فروه، اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه است. آیا امکان دارد که امام صادق به کسی که شایستگی ندارد، افتخار کند؟

اما استشهاد و استدلال امامان اهل بیت به عملکرد حضرت ابوبکر رضی الله عنه بسیار است، چرا چنین نکنند، حال آنکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه از مهاجرین سابقین اولین است، همانانی که خداوند به پیروی از آنان دستور داده است، شیعه روایت کرده‌اند که عروه بن عبدالله از امام باقر رضی الله عنه در باره‌ی آراستن شمشیر به طلا و نقره پرسید، وی در جواب گفت: اشکالی ندارد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه شمشیرش را زر کوب کرده بود، عروه گفت: می‌گویید: «صدیق»؟ عروه می‌گوید: باقر از جاپرید و رو به قبله کرد و گفت: آری صدیق، آری صدیق، آری صدیق، هر کس به او صدیق نگوید، خداوند قولش را در دنیا و آخرت تصدیق نکند (از او نپذیرد) ^(۱).

نمی‌دانم اگر امام جواد رضی الله عنه شیعه‌های امروزی را می‌دید، چه می‌گفت!!

یکی از اموری که بر فضیلت حضرت ابوبکر رضی الله عنه دلالت می‌کند، این است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای آخر زندگی خویش به وی دستور دادند تا امام صحابه باشد و به آنان نماز جماعت را اقامه کند، امکان ندارد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را به امامت صحابه در نماز دستور دهد، مگر این که صلاحیت این کار را داشته باشد، آنچه صدوق از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده بر این امر دلالت می‌کند، می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس قومی را امامت کند که در میان آنان کسی داناتر از او باشد، کار آنان تا به قیامت روی به پستی خواهد بود ^(۲).

و چون حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرض الموت حضرت ابوبکر رضی الله عنه را دستور دادند تا امام شود و به مردم نماز بگزارد، این امر بر اعلم بودن حضرت ابوبکر از دیگر صحابه رضی الله عنهم دلالت می‌کند و این خود فضیلتی قطعی برای ایشان می‌باشد.

این بحث را با روایتی از امام صادق که کلینی روایت کرده خاتمه می‌دهم می‌گوید: « ابو بصیر از ایشان پرسید: آیا در ماه رمضان قرآن را در یک شب ختم کنم؟ فرمود: خیر،

۱- کشف الغمة، ۳۶۰/۲.

۲- علل الشرائع ۳۲۶/۲.

گفت: در دو شب؟ فرمود: خیر، گفت: و در سه شب؟ امام صادق علیه السلام با دست اشاره کرد و فرمود: آری و سپس فرمود: اصحاب محمد قرآن را در یک ماه و یا کمتر می‌خوانند^(۱). می‌بینیم که در این روایت امام صادق علیه السلام از عمل صحابه استدلال نموده و این دلالت می‌کند بر این که صحابه نزد امام جعفر صادق منزلت عظیمی داشتند بلکه دلالت می‌کند بر اینکه آنان اهل و شایسته‌ی اقتدا و پیروی هستند.

اما رابطه حضرت عمر با حضرت علی علیه السلام، دریای بی‌کرانی است و اندکی از ثنا و مدح حضرت علی علیه السلام را که درباره‌ی حضرت عمر فرمودند: ذکر کردم، و در روایتی دیگر که نویسنده نهج البلاغه روایت کرده چنین آمده است که: امام علی به عمر بن خطاب رضی الله عنه که از وی درباره‌ی جهاد با رومیان مشورت خواسته بود، فرمود: اگر خود شخصاً به جنگ دشمن بروی و آسیبی به تو برسد، هیچ چیزی جلو دار دشمن نخواهد بود و مسلمانان مرجعی نخواهند داشت که به آن برگردند، پس مردی با تجربه را به جنگ فرست و افرادی دلاور و خیر اندیش را با او همراه کن، اگر پیروز شود، این همان چیزی است که تو می‌خواهی و در غیر این صورت تو قوت قلب مردم و مرجع مسلمانان خواهی بود^(۲) که بسیار از شیعه‌ها از آن نا آگاهند.

بلکه از این فراتر امام علی علیه السلام در باره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌فرماید: «لعمري إن مكانهما في الإسلام لعظيم وإن اعصاب بهما لجرح في الإسلام شديد فرحمهما الله وجزاهما أحسن ما عملاً»^(۳).

«به جان خودم، منزلت آنان در اسلام عظیم و مصیبت وارده با درگذشت آنان زخم شدیدی در اسلام می‌باشد، خداوند آنان را رحمت کند و به آنان پاداش اعمال نیک‌شان را بدهد».

۱- کافی ۲/۶۱۷.

۲- نهج البلاغه، شرح محمد عبده: ۲۴۶، ۲۴۷.

۳- شرح نهج البلاغه ۶۷/۱۵، وقعة صفین، ۸۸.

آری امام علی علیه السلام درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما چنین می فرماید، چگونه است آنان که مدعی محبت و عشق امام علی علیه السلام هستند، به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بد می گویند و نفرینشان می کنند؟!.

اگر بخواهیم مناقب آنان را بیان کنیم کتاب قطوری تألیف خواهد شد، من به شیعه توصیه می کنم که ابتدا به قرآن و سپس به این روایت ایمنه برگردند و در آن بیندیشند تا نوری را که از آنان مخفی مانده، مشاهده کنند.

آخرین سخن

برادر عزیز: من از مسلمانان فقط این را می‌خواهم که به اسلام صحیح و اصیل که حضرت پیامبر ﷺ بر آن بودند، برگردند، اما انتساب خشک و خالی و ادعای محض، هیچ سودی نخواهد داشت.

الحمد لله دین اسلام همانند روز روشن کاملاً واضح و آشکار است، در اسلام چیزی وجود ندارد که از اظهار آن حیا کنیم و یا بترسیم، چرا که اسلام دین فطرت و حاکم تمامی ادیان است، و تنها باطل است که اظهار آن باعث شرم و ترس است.

یکی از نعمت‌های الهی بر ما این است که این قرآن عظیم را برای ما فرو فرستاده و حفاظت آن را تا قیامت به عهده گرفته است و اصول عقاید و احکام را در آن بیان فرموده تا هنگام اختلاف مرجع ما باشد.

بنابراین اگر می‌خواهی بدانی که آیا اعتقادات دینی و مذهبی تو درست است یا خیر، بی طرفانه قرآن را تلاوت کن و بنگر که از قرآن چه می‌فهمی، آیا بر معتقدات خود نص واضح و آشکار می‌یابی یا خیر؟ همانا خداوند قرآن را با زبان واضح عربی نازل کرده است.

خداوند در قرآن تمامی اصول عقاید را بیان فرموده، همچنین ایمان به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران و روز قیامت و تقدیر خیر و شر. همانگونه که اصول احکام مانند نماز، زکات و روزه. رابیان فرموده است اما تفصیل این موارد را سنت و احادیث به عهده گرفته است.

راستی آیا در قرآن آیه‌ای که بر امامت دوازده امام پس از حضرت پیامبر ﷺ، تصریح کند، می‌یابی و آیا آیه‌ای را می‌یابی که بر دعای غیر از الله هنگام شهادت و سختی‌ها، تشویق کند؟ و آیا آیه‌ای می‌یابی که بر مشروعیت طواف قبور و اصرخه تصریح داشته

باشد و آیا آیه‌ای می‌یابی که بر سینه‌ی زنی و یا قمئه زنی تشویق کند آیادر جایی از قرآن آیه‌ای را می‌بینی که صحابه‌ای را که در بدر، احد و غزوات دیگر جهاد کردند، مذمت کند؟ مگر این که یاد آوری اشتباهی باشد و آن هم با اعلام عفو و مغفرت؟ و آیا... . آیا...؟ پرسشهای زیادی که پاسخ آن را به شما وا می‌گذارم.

برادر عزیز! من نمی‌خواهم تو را به چیزی ملزم کنم مگر آن چه که خداوند متعال تو را به آن ملزم کرده است، تنها می‌خواهم به شما بگویم: قرآن در دسترس توست و روز قیامت محاسبه خواهی شد، پس مواظب باش که برای خود چه چیزی بر می‌گزینی؟! و برای سوال پاسخی آماده کن .

پروردگارا گواه باش که من ابلاغ کردم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین